بالصواب و هرگاه که حقیقت تقوی بالاجمال بعرض بیان آمد پس شایان بیاید دانست که منشاء تقوی
و پرهیزکاری خوف و رجای حق سبحانه و تعالی است زیرا که اگر آدم را خوف الهی نباشد و پرهیز
از گناه که مرغوب نفس اماره است چرا خواهد کرد و اگر خائف شد یاس حاصل باشد البته تسقب عبادت
و ترک معاصی نخواهد کشید لهذا بخاطر قاصر رسید که پاره از آیات و احادیث و حکایات که
متضمن بحث این مرد و صفت حمیده است نقل نماید جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید
قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم از طرف من به بندگان من که تجاوز کرده باشند بر نفس خود ها
بسبب گناهان که ناامید نشوند از رحمت پروردگار خود بتحقیق که جناب خداوند جل شانه
جمیع گناهان را می بخشد بدرستیکه او غفور است و رحیم از جناب امیر المومنین علیه السلام منقول
است که فرمودند که هیچ اینی رحمت الهی نیست و از جناب سید المرسلین منقولست که من راضی
نیستم که عوض این آیه برای من دنیا و ما فیها باشد و هم میفرماید وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ
اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن نمی شوند مگر قومیکه زیانکارند بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا
چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از و چنان امیدوار
که اگر با گناه جن و انس در بارگاه آوردی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت
که هیچ مومنی نیست مگر اینکه در دل او دو نور است یکی نور خوف و دیگری نور رجا اگر یکی با دیگری

بسخنه بران زیادتی میکند و بسند معتبر از اسحاق بن عمار منقول است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای اسحاق چنان از خدا بترس که گویا او را می‌بینی پس اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند پس اگر گمان
میکنی که او ترا نمی‌بیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه جا حال ترا می‌بیند و احوال ترا میداند و معهذا
در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل‌تر شمرده و هم در کتاب کافی
از ابن ابی نجران عمن ذکره منقول است که بخدمت جناب صادق علیه السلام عرض نمودم که
قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَرْجُوا فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى
يَاتِيَهُمُ الْمَوْتُ یعنی قومی هستند که مرتکب معاصی میشوند و میگویند که ما امید برحمت پروردگار
خود داریم و در همین حال میمیرند فقال هولاء قوم يترجحون في الاماني كذبوا
ليسوا براجين من رجا شيئا طلبه ومن خاف من شيء هرب منه
پس حضرت فرمود که اینها تردد میکنند در آرزوها و کاذب اند در قول خود کسیکه امید چیزی دارد
طلب آن میکند و چیزی را که از آن خوف دارد از آن میگریزد و هم از جناب صادق علیه السلام
منقولست که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند که خدا آنها را
امرزیده است یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند که چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
حق تعالی [illegible] میفرماید که عمل کنندگان بر اعمال خود تکیه نکنند بدرستیکه اگر سعی کنند و تعب
نمایند تمام عمر خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بسبب عبادت مستحق بهشت
و درجات عالیه آن نخواهند شد و لیکن باید که اعتماد ایشان برحمت من باشد و امیدوار

فضل من باشند و گمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود

و خوشنودی من بایشان میرسد بدرستیکه منم خداوند بسیار بخشنده و مهربان از جناب صادق

علیه السلام منقول است که کسی از آنحضرت سوال نمود از شفاعت جناب سید المرسلین حضرت

فرمودند که چون روز قیامت خواهد شد و مردمان محشور خواهند شد باهم خواهند گفت که بیائید

پیش حضرت آدم برویم تا او ما را شفاعت کند چون پیش آدم خواهند رفت آنحضرت در

جواب خواهند گفت که از من گناهی یعنی ترک اولایی صادر شده و پیش نوح بروید و همچنین پیش

هریک از انبیا خواهند رفت و جواب خواهند شنید تا اینکه پیش جناب سید المرسلین صلی الله

علیه وسلم خواهند آمد پس از آنحضرت التماس شفاعت خواهند کرد پس حضرت ایشان را

همراه خود گرفته بدروازه بهشت خواهند آمد و بسجده خواهند رفت پس حق تعالی خواهد گفت

که سر خود را بلند کن و هر کرا خواهی شفاعت کن در آنوقت ببرکت شفاعت آنحضرت

بخشیده خواهند شد از جناب پیغمبر منقول است که شفاعت من برای گنهکاران امت منست که

مرتکب کبیره میشوند مگر ظلم و شرک از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که سه چیز را

انکار کند از شیعه من نیست یکی معراج دوم سوال قبر و سوم شفاعت آنحضرت و از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بدرستیکه مومن شفاعت خواهد کرد همسایه خود را با وجود اینکه

هیچ حسنه آن همسایه نداشته باشد پس آن مومن خواهد گفت که ای پروردگار من این جار و

همسایه من بود که در دنیا بکار من می آید از آتش پس حق تعالی خواهد گفت که ای مومن تو بنده

منی بر من لازم است که جزا رسلوکی که تو بنیکردی او را داخل بهشت کردانم و فرموده بدرستیکه

کمتر آنچه که مومن شفاعت خواهد کرد شفاعت سی آدم خواهد بود و از جناب صادق علیه السلام
منقول است که در روز قیامت بنده را خواهند آورد که هیچ حسنه نداشته باشد پس
از و خواهند پرسید که اگر حسنه در دنیا کرده باشی یاد آر پس او گوید پروردگارا هیچ حسنه ندارم مگر
اینکه روزی فلان مومن از پیش من گذشت و از من آبی برای وضو طلبید پس او را آب دادم تا وضو
سازد پس آن مومن را طلبند او آید و گواهی دهد بر صدق گفتار او پس در آنوقت حق تعالی گوید که بخشیدم
مرا بسبب این حسنه که از و بعمل آمده داخل بهشت کردانید از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقول
که فرموده اند که چون اکثری از گنهکاران مسلمانان داخل جهنم خواهند شد کفار بر ایشان طعن
خواهند کرد که الحال میان ما و شما فرق چیست و آخر خدا را یکانکی پرستیدن بکار شما نیامد
پس در آنوقت غیرت الهی بجوش خواهد آمد پس ملائکه خواهند گفت که شما از گنهکاران مسلمانان
هر که خواسته باشید شفاعت کنید که شفاعت شما مقبول است پس ملایکه هر قدر را که خواهند
شفاعت خواهند کرد و همچنین از مومنین فرماید که هر کرا خواهید شفاعت کنید پس هیچکس از
اهل توحید نخواهد ماند مگر اینکه بخشیده خواهد شد از ابو حمزه منقول است که گفت قال
الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ اِذا کانَ یَوْمَ القیمة نادی منادی
ایها الخلایق انصتوا فان محمدا یکلمکم یعنی جناب صادق ع
فرموده اند که وقتیکه روز قیامت خواهد شد منادی حق تعالی ندا خواهد کرد که ای گروه خلایق
ساکت باشید که محمد صلعم سخن خواهد با شما حرف زند فنصت الخلایق فیقوم النبی
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَیَقُولُ مَعاشِرَ الخلائق مَن کانَت لَهُ

عِنْدِی یَدٌ وَ مِنَّةٌ فلیقم حتی کافیه در آن وقت خلایق خاموش

بشوند و حضرت پیغمبر باید که ای گروه مردمان هر که از من نعمتی و احسانی و نیکی باشد برخیزد تا

من جزا او را امروز بدهم فَیَقُولُونَ بِآبَائِنَا وَ اُمَّهَاتِنَا وای یدٍ وای

منه وای معروف لنا بل الید والمنه والمعروف لله ولرسوله علی

جمیع الخلایق پس خلایق گویند که پدرها و مادرهای من فدای تو باد ما چه نعمت و چه احسان

و چه نیکی بتو کرده ایم بلکه همه نیکیها و احسانها و نعمتهای خداوند عالمیان و رسول اوست

بر همه خلایق فَیَقُولُ لَهُمْ بَلَی مَنْ اَوَی اَحَداً مِنْ اَهْلِبَیْتِی او برهم

او کساهم من عری او اشبع جایعهم فلیقم حتی کافیه

پس حضرت فرماید بلی هر که ذریت مرا جا داده باشد یا با ایشان نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان

را پوشیده باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد برخیزد تا من جزای او را بدهم پس جمعی که

نیکی بسادات کرده باشند برخیزند پس ندا از حضرت رب العزت در رسد که یا محمد ای حبیب من

جزای ایشان را بتو گذاشتم تو ایشان را ساکن ساز در بهشت هر کجا خواهی پس حضرت

رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را ساکن سازد در وسیله و آن اعلای مرتبه اهل بهشت

و جاوید ایشان را که همیشه حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

را توانند دید و اعظم لذتهای بهشتیان دیدن ایشان خواهد بود و بالجمله مقصود از نقل ایشان

این احادیث آنست که تا صاحبان بدانند که اسباب رحمت و مغفرت الهی بسیار است

پس هر چند که گناه بسیار کرده باشند نا امید از رحمت الهی نشوند و یقین بدانند که کسی مشفق

باعتقاد حقه خواهد بود با وجود توبه امرزیده خواهد شد که گناهش بسیار باشد پس باید ایشان متوقف که
متنبه و خبردار شوند از گناهان گذشته توبه نمایند و دیگر اراده عود در آن وقت هیچ چه نداشته باشند
پس اگر با وجود این باز مرتکب گناه شوند باز توبه نمایند و نا امید نشوند که دریای رحمت وسعت تمام
دارد و آن را پایانی نیست چنانچه منقول است که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت
یا رسول الله در این راه جوانی پاکیزه خوش صورتی ایستاده بر جوانی خود گریه میکند مانند اینکه فرزندش
مرده باشد و میخواهد که بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاوریدش چون بیامد سلام کرد جواب فرمود
و پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده ام که خدا اگر بعضی از آنها مواخذه
نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مواخذه خواهد فرمود و نخواهد امرزید حضرت فرمود
که بخدا شرک آوردی گفت پناه میبرم بخدا از اینکه باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته
گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهانت را می امرزد و اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان
من از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا گناهان ترا می امرزد اگرچه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و
درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد گفت گناه من از اینها نیز بزرگتر است
فرمود که خدا گناهانت را می امرزد اگر مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها
نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر کرد و گفت ای جوان گناهان تو عظیم تر است
یا پروردگار تو پس جوان برو در افتاد و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار
من اعظم نیست حضرت فرمود که مگر بخشنده گناهان غیر پروردگار عظیم کسی دیگر است جوان ساکت شد

حضرت فرمود ای جوان یکی از گناهانت را بگو گفت هفت سال بود که قبرها را می شکافتم

و کفن مرده‌ها را می دزدیدم پس دختری از انصار مرد او را دفن کردند چون شب درآمد رفتم و قبر او را شکافتم

و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان

مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی بدنش را ندیدی

مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او زنا کردم و او را در آن حال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدایی از پشت

سر خود شنیدم که میگفت که ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو مخاصمه بر داور بایستیم

که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی

که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که

بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم که با آتش تو بسوزم چه بسیار

نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را فرمود تا آن جوان بیرون رفت پس به بازار آمد و توشه گرفت و به یکی

از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش در گردن غل کرد و فریاد

میکرد که پروردگارا اینک بنده تست بهلول در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل

کرده پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شده ام نزد پیغمبر

رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوار

و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود ناامید مگردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل

مگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس مکنی تا چهل شبانه روز این را می گفت و میگریست و درندگان

و جانوران بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت خداوندا

حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب کردی و گناه مرا آمرزیده به پیغمبرت وحی فرما که من
بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده‌ام و میخواهی که مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که
مرا بسوزد یا بعقوبت مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان
این آیه را فرستاد که آن جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند بمرتکب شدن
گناهان بزرگتر از زنا از کشف قبر و کفن دزدیدن و خدا را یاد می آورند پس استغفار میکنند از گناهان
خود یعنی از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تایب و پشیمان او را ناامیدی
دادی کردی پس بکجا رود و در که آرد و از که سؤال کند غیر از من که گناهانش را بیامرزد بعد از آن در تتمه
فرمود که بعد از گناهان مصر نشدند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جزای
ایشان آمرزش پروردگار ایشان است و بهشتها که جاری میشوند در زیر آنها نهرها و در آنجا
همیشه در آن بهشتها خواهند بود و هرگز از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد
عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم
میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
شنیده‌ام که در فلان موضع است حضرت با اصحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند
دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت
آفتاب سیاه شده و مژه‌های چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو
ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا
مرا در آتش خواهی سوزاندن یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدن الهی

: احسان البته بمن بسیار کرده و نعمت بسیار بمن داده ای دریغا که میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود آیا
مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی
واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا
خواهی کرد ازین باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان
بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با و موافقت میکردند
پس حضرت نزدیک او رفتند و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست مبارک خود از
سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کرده خدای از آتش جهنم
پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک گناهان میکنید چنانچه بهلول کرد و این آیه را بر او خواندند و او را بهشت
بشارت فرمودند و منظور از نقل احادیث رجا این نیست که آدم تکیه بر رجا کرده و مرتکب
معاصی شود یا ترک واجبات نماید چنانچه در ما قبل بعضی احادیث متضمن این معنی مذکور شد
چرا تامل نمی نماید در حالات ائمه علیهم السلام که با وجود عصمت ایشان از ابتدای ولادت
تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً چه قدر در مقام خوف و خشیت از عظمت و جلال
جل شانه بودند ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت که من [illegible] در نخلستان بنی النجار بخدمت
حضرت امیر رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود
باواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر
آن نعمتها فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی الهی
عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامههای اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش

امید ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو ندارم پس برا تمام آن صدا رفتم دانستم که حضرت
امیر المؤمنین است ع پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون
فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو تو
و بخشش تو فکر کنم گناه من بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم ترا بیاد می آرم بلیه خطاهای من بر من عظیم میشود
و آه اگر بخوانم در نامهای عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگویی
بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید
و قبیله او بفریاد من نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر برو رحم میکنند پس فرمود که آه از آتشی که جگرها را بریان
میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میریزد و آه از دریاهای افروخته از آتشهای جهنم پس بسیار گریستند
تا آنکه دیگر حرکت و حرکت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آن حضرت غالب شده از بسیاری
بیداری نزدیک رفتم که برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت نمود
بمشابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود گفتم إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
دویدم بجانب خانه آنحضرت و خبر آنحضرت فاطمه رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض
کردم فرمود که والله ای ابوذر این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد
پس آبی آوردند و بر روی آنحضرت پاشیدند و بهوش باز آمد و نظر بسوی من فرمودند که من میگریستم
فرمود که از چه میگریی ای ابوذر گفتم آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر ببینی مرا که بسوی حساب
بخوانند و در هنگامیکه گنهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تندخو مرا
احاطه کرده باشند نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا

هم بر من رحم کنند مرا آینه در اثر روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری
بر او پوشیده نیست این بود و گفت که والله چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
ندیدم مواعظ و احادیث مصائب اهل بیت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه
در روز جمعه پانزدهم صفر سنه یکهزار و دوصد و یک هجری خوانده شد

رَوَی الشَّیْخُ الْکُلَیْنِی بِاِسْنَادِهِ عَنْ جَمِیلٍ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا
عَبْدَ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذِی
اَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ الْاِیمَانُ
قَالَ قُلْتُ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ هُوَ الْاِیمَانُ وَعَنْ قَوْلِهِ
وَاَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَی قَالَ هُوَ الْاِیمَانُ یعنی سوال نمودم بحضرت
صادق علیه السلام از قول حق تعالی که ظاهر ترجمه اش این است که او سبحانه و تعالی است
که سکینه را در دلهای مؤمنین نازل ساخت حضرت فرمودند که مراد از سکینه ایمانست و هم سوال
نمودم از قول حق سبحانه و تعالی وایدهم بروح منه یعنی تایید کرد ایشان را بروح خود
فرمودند که مراد از روح ایمانست و هم سوال نمودم از قول حق تعالی وَاَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ
التقوی یعنی لازم گردانید ایشان را کلمه تقوی اضافه بیانیه است و مراد اینست که تقوی
عبارت از ایمانست پس از اینجا ظاهر میشود که ایمان و تقوی هر دو عبارت از یک چیز است و از
بسیاری احادیث ظاهر میشود که تقوی فوق تر از ایمانست چنانچه که یقین فوق تر از تقوی است
از آنجمله حدیثی است که در کلینی از امام رضا منقولست قَالَ الْاِیمَانُ فَوْقَ

الاسلام بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق
التقوی بدرجة ولو یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین
یعنی ایمان از اسلام یکدرجه زیادتی دارد و همچنین تقوی ایمان و یقین بر تقوی پس اظهر آنست
که ایمان مراتب متفاوت دارد کمترین آن این است که آدم اذعان کند باصول دین و ضروریات
مذهب و دین پس اگر این اذعان مرتبهٔ یقین نرسیده و تا بیقین چنانچه باید بران مترتب نشده
درین مرتبه از تقوی کمتر است و اگر بمرتبهٔ یقین رسیده و تا یقین از فعل واجبات و ترک منهیات
چنانچه باید بران ظاهر نشده پس درین مرتبه ایمان عین تقوی بلکه فوق آن که مرتبهٔ یقین است
مینو اند شد و هرگاه که این دانسته شد پس باید دانست که ایمان هرگاه بنابر اشهر و اظهر عبارت
از اعتقادات حقه است و آن امر باطنی است لهذا شارع صلی الله علیه وسلم برای آن علامات
قرار داده تا بان علامات پی بایمان مکلف برند و چون که مراتب ایمان مختلف است لهذا احادیث
متضمنه بیان علامات ایمان هم مختلف وارد شده و چونکه محل استیعاب آنها نیست لهذا
به بیان یک حدیث میرو از و شیخ در مصباح کفته که روی عن ابی محمد العسکری
علیه السلام انه قال علامات المومن خمس صلوة الاحدی و خمسین
و زیارة الاربعین و تعفیر الجبین و التختم بالیمین و الجهر
ببسم الله الرحمن الرحیم یعنی علامت مومن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن
از انجمله هفده رکعت واجب و باقی سنت و زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین که
بستم این ماه است بجا آوردن و پیشانی را در وقت سجده بر روی خاک گذاشتن و در

دست راست انگشتری پوشیدن و در قنوت خواندن سوره در حال نماز بسم الله الرحمن الرحیم بلند

گفتن و چونکه در روز دوشنبه بیستم این ماه روز اربعین است بنابرین فضیلت و احکام علامات اربعه

را بر وقت دیگر موقوف داشته تحریر آنچه که تعلق این زیارت دارد اقتصار مینماید شیخ در مصباح گفته که

اَلْيَوْمُ الْعِشْرُونَ مِنْ صَفَرٍ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ

الْاَنْصَارِيُّ صَاحِبُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ

اِلَى كَرْبَلَا لِزِيَارَةِ قَبْرِ اَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَكَانَ اَوَّلَ مَنْ زَارَهُ

مِنَ النَّاسِ یعنی در تاریخ بیستم صفر حضرت جابر بن عبد الله انصاری که از اخیار اصحاب رسول

صلی الله علیه وسلم بود بزمین کربلای معلا باراده زیارت امام حسین علیه السلام از مدینه وارد شد و اول

کسی بود که بزیارت آن امام غریب فایز گردید و از بعضی روایات چنان مستفاد میشود که روزیکه جابر بن

عبد الله انصاری وارد زمین کربلای معلی گردید همان روز جناب زین العابدین صلوات الله

وسلامه با مخدرات اهلبیت از شام وارد کربلا گردیدند و چونکه در روز عاشورا مجلی از کیفیت شهادت

شهادت سایر شهدا بمعرض بیان آمده امروز بخاطر رسید که با رعایت کمال اختصار پاره از احوال

رفتن اهلبیت بطرف شام و باز آمدن از آنجا بمدینه بعرض رساند تا صاحبان را بر وجه اجمال

بر تمام احوال پر اختلال اطلاع حاصل شود سید بن طاوس در کتاب ملهوف روایت نموده

که در همان روز که امام حسین علیه السلام را شهادت رسانیدند عمر سعد ملعون سر مبارک را

همراه خولی بن یزید و حمید بن مسلم کرده بکوفه پیش عبید الله بن زیاد فرستاد و سرهای مبارک سایر

شهدا را با شمر ذی الجوشن وقیس بن الاشعث وعمر بن الحجاج همراه کرده روانه نمود و خود در روز عاشوره

تا وقت زوال روز یازدهم در زمین کربلا توقف نمود و بعد از آن خود علیه اللعنه و العذاب
از آنجا کوچ نموده و زنان اهلبیت عصمت را بر شتران برهنه سوار گردانیدند و در آن حال هیچیک از
اهلبیت عصمت چادری نداشتند که بدن خود را مستور سازند و مقنعه که بآن سر خود را بپوشانند
و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در حالت رنجوری در غل و زنجیر کردند و باین حالت
بجانب کوفه روان شدند شیخ مفید و سید بن طاوس روایت کرده اند که بعد از کوچ ایشان
قومی از قبیله بنی اسد آمدند و بدنهای مطهر را که در خاک و خون افتاده بودند بطوریکه
الآن مشاهده است دفن کردند یعنی قدری پیشتر از خیمه گاه در موضع قتلگاه جناب
امام حسین علیه السلام را دفن کردند و در پایین آنحضرت جناب علی بن الحسین صلوات الله
و سلامه را که معروف بعلی اکبر اند و از آن پایین تر سایر شهدا را در یک موضع دفن کردند
و جناب حضرت عباس علی رضی الله عنه را همانجا که شهید شد دفن کردند و آن قدری پیشتر
از قتلگاه بجانب مشرق مایل بطرف شمال است و الآن اگر کسی سر دروازه خیمه گاه رفته
بطرف گنبد مبارک نظر کند تمام نقشه کیفیت مقاتله اعدا آینه میکند جای خیمه بصورت
خیمه تخته ساخته اند و در جانب یمین و یسار خیمه صورت کجاوه های حرام محترم از خشت و
گل درست کرده اند و صورت خیمه که امام زین العابدین علیه السلام در آن بیمار بودند
و حضرت زینب پرستاری او مشغول بودند الآن موجود است و از خیمه گاه قدری
پیشتر بجانب کوفه قتلگاه و گنبد مبارک حضرت سید الشهداء و سایر شهدا است و از آن
قدری پیشتر بجانب یسار کوفه بطرف دریا گنبد مبارک حضرت عباس است و از مشاهده

مکان قبر آنحضرت چنان ظاهر میشود که حضرت عباس علی ع مشک آب پر کرده قریب
خیمه حرم محترم رسیده بودند اگر اندک اجل امان میداد و تقدیر موافق تدبیر میشد آب به تشنه
کامان اهلبیت میرسید لیکن پیش تقدیر تدبیر را چاره نیست و از بعضی احادیث چنان ظاهر
میشود که تا چند روز ابدان مبارک بی گور و کفن در آن صحرا در خاک و خون افتاده ماند
در بعضی کتب معتمده مسطور است که شخصی اسدی حکایت کرد که من بر نهر علقمی زراعت
میکردم چون لشکری امیه از زمین کربلا کوچ کرد چند چیز عجیب دیدم قدرت ندارم که جمیع
آن را نقل کنم بر بعضی از آنها اکتفا مینمایم در شبیکه وقتی که هوا میوزید از جسدهای مبارک
که در آن زمین افتاده بودند مثل بوی مشک و عنبر بمشام میرسید و دیدم که ستارها
از آسمان بر آن زمین نازل میشوند و باز بالا میروند و چون آفتاب غروب میکند شیری
از طرف قبله می آید پس بسبب خوف آن بطرف منزل خود بر میگشتم و چون صبح میشد
میدیدم که آن شیر بطرف قبله میرود پس من در دل خود گفتم که عجب حالست که میشنوم
که اینها قومی خوارج بودند که بر ابن زیاد خروج کرده بودند و من از بدنهای ایشان حالتی چند
مشاهده میکنم که هرگز مثل آن از مقتولین دیگر مشاهده نکرده ام پس قسم بخدا خوردم که امشب
البته من در این سرزمین بیدار میباشم تا ببینم که شیر از این بدنها چیزی میخورد یا نه پس وقتیکه
آفتاب قریب بغروب رسید باز آن شیر پیدا شد پس چون بخوبی نگاه کردم دیدم که نهایت
هیبت از صورت او پیداست پس لرزه براندام من افتاد و در دل من گذشت که اگر مراد
این شیر گوشت بنی آدم است قصد من میکند و الاخیر در این حالت بودم که دیدم آن شیر

در میان کشتگان داخل شد و نزد یکی از آن بدنها رفت که مانند آفتاب نور از آن جسد
منور ساطع بود و آن را در بر گرفت فَقُلتُ یا کلب منهُ طاهر این در دل خود گفتم
که از آن بدن خواهد خورد و اذا به مرغ وجهه علیه و متوهمیم و دیدم ناگاه
آن شیر روی خود را بر آن بدن میمالید و میساید و آواز میکرد و میگریست از مشاهده
اینحال در حیرت بودم چون هوا بسیار تاریک شد دیدم که شمعها و مشعلها بسیار در آن صحرا
روشن شد ناگاه صدای شیون و نوحه وزاری و طپانچه بر روی زدن و سینه خراشیدن
از جمیع آن عرصه گاه بلند شد و گویا آن صداها از زیر زمین می آمد و یکی از آنها میگفت وا حسیناه
وا اماماه من بر خود لرزیدم و با اینکه از ترس و بیم نزدیک آن صدا رفتم و او را بخدا و رسول سوگند
دادم که شما کیستید و سبب نوحه شما چیست گفت ما اییم جنیان و هر شب تا صباح بر حسین
لب تشنه شهید غریب نوحه و گریه میکنیم و آنکه تو گمان شیر میکنی شیر خدا علی ابن ابیطالب علیه
السلام پدر اوست که هر شب می آید نزد او و گریه و نوحه میکند و بطریق اهلبیت علیهم السلام
مرویست که هرگاه امام حسین علیه السلام بدرجه شهادت رسید و بدن شریفش در زمین
کربلا بی گور و کفن افتاده ماند مرغی سفید آمد و در خون آن امام مظلوم غلطید پس از آنجا
پرید در حالتی که قطرات خون از او میچکید دید که مرغانی چند در سایه درخت بر شاخها نشسته اند
و هر یک از آنها در یاد علف و آبست پس آن مرغ گفت که وای بر شما شما مشغول ذکر دنیا
و لهو لعب اید وَالحُسَین فی اَرضِ کَربَلاء فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء
ظام مذبوح و دمه مسفوح و حال آنکه حسین ابن علی ع بر زمین کربلا در این شدت

کربلا بر زمین گرم افتاده بظلم و ستم ذبح کرده شد و خون از رگهای او جاریست پس مرغان
با استماع این حرف بجانب کربلا بعجله پریدند فرأوا سیدنا الحسین فی الارض
جسد بلا راس و لا غسل و لا کفن قد سفت علیه السوافی
وبدنه مرضوض قد هشمته الخیل بحوافرها پس دیدند که سید ما امام حسین ع
بر روی زمین افتاده و تن مبارک او بی سر و بدن بی غسل و بی کفن و در خاک و خون آلوده گشته
بادهای تند بدن مبارک را خاک آلوده گردانیده و بدن آنحضرت پاره پاره شده و بسبب سم
اسپان استخوانهای بدن از جاها شکسته گردیده زواره وحوش القفاء و ندبته
جن السهول والاوعار قد اضاء التراب من انواره و ازهر الکون
از هاله زیارت کننده او بغیر از حیوانات صحرا کسی نیست و بغیر از جن کسی از بنی آدم
نیست که بر آن تن بی سر می گرید و بدرستیکه خاک از زمین روشن شده از نور او و گلزار شده از گلهای خونهای
او پس هرگاه مرغان امام حسین علیه السلام را باین حالت دیدند بی اختیار شده آواز گریه
بلند کردند و در خون آنحضرت خود را انداختند و غلطیدند و از آنجا هر یکی بطرفی پریدند تا اهل اطراف
از آن حادثه جانگداز خبر کنند قضارا یکی از آن بطرف مدینه رسول پرید و جاء یرفرف والدم
یتقاطر من اجنحته و دار حول قبر سیدنا رسول الله صلعم و آمد بر قبر رسول
خدا و گرد آن قبر شریف سیر مینمود و بالهارا حرکت میداد و قطرات خون از او میچکید و یعلن
بالنداء الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلاء و بآواز
بلند میگفت که آگاه شوید حسین بن علی در زمین کربلا بتیغ ستم شهید گردید و آگاه شوید که او را درآن

زمین بخنجر بیدریغ ذبح نمودند فَاجْتَمَعَتِ الطُّیُورُ عَلَیْهِ وَهُمْ یَبْکُونَ عَلَیْهِ وَیَنُوحُونَ
پس دیگر مرغان باواز انمرغ مجتمع شدند و میگریستند و نوحه میکردند پس هرگاه اهل مدینه این قسم نوحه
از مرغان مشاهده نمودند و دیدند که قطرات خون از انمرغ میچکد سخت متحیر شدند و از حقیقت حال
باخبر نشدند تا انکه خبر بمدینه رسید که امام حسین علیه السلام در همان روز مرغان نوحه میکردند شهید شده بود
و از جناب حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند که پدر بزرگوار من از جد بزرگوار
امام زین العابدین ع روایت نموده که روزیکه امام حسین علیه السلام شهید شد غراب در خون آنحضرت
غلطید و پرید بطرف مدینه تا انکه خود را بمدینه رسانید و بر دیوار خانه صغری دختر امام حسین علیه السلام
نشست پس حضرت فاطمه که بطرف او نگاه کرد دید که خون از بالهای او میچکد پس از ملاحظه حال
آن متفطن شده زار زار بگریست و شعری چند انشا نمود که حاصل مضمون این است
که اواز کرد غراب پس من گفتم که ای غراب خبر مرگ که آورده گفت بدرستیکه امام حسین علیه السلام ام
در زمین کربلا بزخم سنان و شمشیر شهید شده و ازین جهت من گریه میکنم و امیدوار ثواب از حق تعالی
دارم پس حضرت فاطمه خبر مرگ پدر بزرگوار خود باهل مدینه رسانید و ایشان باور نکردند تا انکه خبر آمد
که در همان روز آنحضرت شهید شده بود و اما اسیران اهلبیت پس چون قریب کوفه رسیدند
بروایت سید بن طاوس اهل کوفه برای نظاره مجتمع شدند و یکی از زنان کوفه از بالای خانه خود سر بر آورده
پرسید که ای اسیران شما چه کسانید پس اهلبیت رسالت جواب دادند که ما ایم اسیران اهلبیت
محمد چون آن زن این حرف را شنید از بام خود پائین آمده چند تا چادر و مقنعه و غیره فراهم آورده
باسیران اهلبیت داد تا خود را پوشانیدند و داخل کوفه گردیدند پس حضرت زینب و حضرت ام کلثوم

خطبها در نهایت فصاحت و بلاغت انشا فرمودند و پاره از بیحیایی و شقاوت کوفیان بیوفا را
ذکر کردند بعد از ان جناب زین العابدین در آن حالت که رنجور و با غل و زنجیر بود
بطرف مردمان اشاره کردند که ساکت شوید بعد از ان از جا برخواستند و حمد و ثنای الهی و درود
بر جناب حضرت رسالت پناه و اولاد امجاد آنحضرت چنانچه باید ادا فرمودند و فرمودند
ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا علی
بن الحسین بن علی ابن ابی طالب ای گروه مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد
بداند که منم علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب وانا ابن المذبوح بشط الفرات
من غیر ذحل ولا ترات منم پسر آنکه او را بی تقصیر و جرمی در کنار فرات ذبح کرده اند
انا ابن من انتهک حرمه وسلب نعیمه وانتهب ماله وسبی
عیاله منم پسر آنکه هتک حرمت او نمودند و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند انا
ابن من قتل صبرا وکفی بذلک فخرا ومنم پسر آنکه او را گرسنه و تشنه سر بریدند همین فخر
مرا بس است ایها الناس سوگند میدهم شما را بخدا که آیا میدانید که نامها به پدر من نوشتید
و او را فریب دادید و عهد و پیمانها با او نوشتید و با او بیعت کردید و در آخر کار با او کارزار کردید
و دشمن را بر او مسلط گردانیدید وای بر شما که بد راهی بودید پس لعنت بر شما باد بد رایی برای
خود پسندیدید بکدام دیده نظر بروی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خواهید کرد و در روزیکه
بشما گوید که عترت مرا کشتید و هتک حرمت من کردید و شما از امت من نیستید پس صدای گریه از هر جانب
بلند شد و ازین قبیل دیگر سخنان آنحضرت دران مجلس فرمودند که محل گنجایش ذکر آن ندارد

و در بعضی از کتب معتبره از سهل سعد(?) روایت کرده اند که گفت روزی مرا ابن زیاد ملعون برای مرمت دار الامارت کوفه طلبید و من مشغول بکاری بودم ناگاه صدای [illegible] بسیار از اطراف کوفه شنیدم

فاقبلت على خادم كان معنا فقلت ما لي ارى الكوفة

تضج پس آن خادم که نزد من ایستاده بود پرسیدم که این صداها چیست قال الساعة

ابو براس خارجي خرج على يزيد گفت کسی بر یزید خروج کرده بود و لشکر ابن زیاد

لعین بجنگ او رفته بودند و امروز سر او را داخل شهر میکنند فقلت من هذا الخارجي فقال

الحسين بن على ع پرسیدم که بود آنکه خروج کرده بود و گفت حسین بن علی علیه السلام

فتركت الخادم حتى خرج ولطمت وجهي حتى خشيت على

عيني ان تذهبا من اثر سخن خادم بخواستم گفت و چون خادم بیرون رفت

من طپانچه بر روی خود زدم چنانچه نزدیک بود که کور شوم وغسلت يدي

من الجص وخرجت من ظهر القصر و دست خود را شستم و از راه

قصر بیرون رفتم واتيت الى الكناس فبينا انا واقف والناس

يتوقعون وصول السبايا والرؤس تا بکناسه کوفه رسیدم ناگاه دیدم که

مردم بسیار ایستاده اند و انتظار میکشند که کی سرها و اسیران را بیاورند اذ قد اقبلت

نحو اربعين شقة تحمل على اربعين جملا فيها الحرم والنساء و

اولاد فاطمه عليها السلام ناگاه دیدم که نزدیک چهل کجاوه محمل پیدا است

که در آن حرم محترم حضرت سید الشهدا ع و فرزندان فاطمه زهرا اسیرند واذا بعلي

بن الحسين على بعير بغير وطاء واوداجه تشخب دما آنگاه دیدم که حضرت
امام زین العابدین [torn] بر شتری برهنه [torn] است و مجروحست و خون از بدن مبارکش میریزد و هو
مع ذلك يبكي ويقول يا امة السوء لا سقيا لربعكم و آنحضرت میگریست
و میگفت که ای بدترین امتهای رسول خدا صلی الله علیه وسلم راحت شمارا حق تعالی آب ندهد یعنی
خیر ندهد خدا شمارا يا امة لم تراعي جدنا فينا ای امت جد ما رعايت جد ما در حق نکردند
لو اننا ورسول الله يجمعنا يوم القيمة ما كنتم تقولونا تسيرونا
على الاقتاب عارية كاننا لم نشيد منكم دينا چون روز قیامت
ما را و شمارا پیش رسول خدا حاضر سازند چه آنحضرت را جواب خواهید گفت و ما را بر شتران
برهنه سوار کردید و مانند اسیران میبرید گویا ما در کار دین شما نیامده ایم بنی امية
ما هذا الوقوف على تلك المصائب لا تلبون داعينا تصفقون
علينا كفكم فرحا وانتم في فجاج الارض تسبونا ای بنی امیه
این چه ایستادگیست بر مصیبت ما گفتن با شادی میکنید و از غایت شادی دست بر هم میزنید
و ما را در اطراف زمین دشنام میگوئید وای بر شما مگر نمیدانید که رسول خدا که سید انبیا بود جد منست
پس گفت که ای واقعه کربلا اندوهی در دل ما گذاشتی که هرگز تسکین نمیابد قال ورأيت
اهل الكوفة يناولون الاطفال والذي على المحامل بعض
التمر والخبز والجوز مسلم الحکایه میگوید که در آنوقت اهل کوفه باطفال و کودکان اهل بیت ترحم
میکردند خرما و نان و جوز میدادند فصاحت بهم ام كلثوم وقالت

يا اهل الكوفة ان الصدقة علينا حرام وصادفت تاخذ ذلك
من ايدي الاطفال وافواههم وترميه الی الارض پس ام کلثوم رح
کرد ایشان را که ای اهل کوفه تصدق بر ما اهلبیت رسالت حرام است و آنها را از دست
و دهان کودکان میگرفت و بزمین می انداخت و زنان اهل کوفه از مشاهده احوال آن
مظلومان در گاه میگریستند ثم ان ام کلثوم اطلعت راسها من المحمل
وقالت لهم صه یا اهل الكوفة تقتل رجالكم وتبكينا
نساؤكم ام کلثوم چون صدای گریه ایشان را شنید از میان محمل صدا زد که ای
اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند فالحاكم بيننا
وبينكم الله يوم فصل القضاء خداوند روز قیامت در میان ما و شما حکم
میکند فبينما هي تخاطبهن اذا الصيحة قد ارتفعت واذا هم
اتوا بروس يقدمهم راس الحسين وهو راس زهري قمري اشبه
الخلق برسول الله در اینحال صدای شیون برخاست ناگاه دیدم که سرهای شهیدان
که بر نیزها کرده بودند پیدا شدند و در میان آنها سری دیدم در نهایت حسن و صفا و نور و صبا
و شبیه ترین خلق برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ولحيته كسواد السبج
قد انصل بها الخضاب ووجهه قمر طالع والريح تلعب بها يمينا وشمالا
یعنی اثر خضاب از لحیه مبارکش ظاهر بود و باد محاسن شریف را گاهی بر جانب یمین حرکت میداد
و گاهی بیسار و روی آنحضرت مانند ماه تابان میدرخشید فالتفت زينب فرات

راس اخیها چون زینب خاتون را نظر بر سر برادر بزرگوار افتاد فنطحت جبینها بمقدم
المحمل حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها سر خود را بر چوب محمل زد چنانکه من دیدم که
خون از تحت برقع بر زمین ریخت و فریاد بر آورد که ای ماه فلک امامت که تیره رویان منخسف
کردید یا اخی فاطمه الصغیره کلمها فقد کاد قلبها ان
یذوبا ای برادر مهربان فاطمه صغری دختر یتیم خود را دلداری کن و با او حرفی بگو که قریب
است که از غم فراق تو و جور ظالمان دلش آب شود یا اخی قلبك الشفیق
علینا ماله قد قسا وصار صلیبا ای برادر مهربان تو که بر حال ما این بسیار شفیق
بودی چه شد ترا که از ما دل خود را سخت کردی یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتیم
لا یطیق وجوبا ای برادر بزرگوار کاش سیدی علی بن الحسین را او بفریاد رو میدیدی
که او را با وجود درد دشمنی اسیر کرده اند و بسبب ضعف و رنجوری طاقت ایستادن ندارد
کلما اوجعوه بالضرب ناداك بذل یفیض دمعا مسکوبا
و هر گاه که او را بزنند ترا ندا میکند و بسبب خواری خود اشکبار میریزد یا اخی ضمه الیك
وقربه و سکن فؤاده المرعوبا ای برادر بزرگوار علی بن الحسین را در سینه خود بچسبان
و دل خوف رسیده او را تسکین بخش ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه ولا یراه
مجیبا چه چیز ذلیل گردانیده یتیم را که ندا می کند ترا و ترا نمی بیند که جواب او دهی و ازین قبیل سخنان
جان سوز آن نور دیده زهرا دلهای ساکنان ملا اعلی را کباب میکرد و زار زار میگریست
سید ابن طاوس روایت کرده که در ساعتی ابن زیاد ملعون در دار الاماره نشسته بود پس

سرها و اسیران اهلبیت را پیش او بردند و آنچه مابین آن شقی ملعون و اهلبیت رسول
در آن مجلس مذکور بمیان آمد محل گنجایش ذکر آن ندارد و سید بن طاوس علیه الرحمه روایت
نموده که ابن زیاد نامه متضمن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و اسیر کردن اهلبیت به یزید
ابن معاویه علیهم اللعنه والعذاب نوشت چون نامه بر ملعون رسید نامه با بن زیاد نوشت
که سر امام حسین علیه السلام و سایر شهدا را پیش او بفرستد و اهلبیت اطهار را هم روانه دمشق
نماید پس ابن زیاد بروایت مفید سرها را همراه ابا برده بن عوف الازدی و طارق بن
طبیان کرده روانه دمشق نموده و اهلبیت رسالت را بطور اسیران کفار با غل
و زنجیر فرستاده و بروایتی چون نزدیک شهر بعلبک رسیدند مردمان ابن زیاد حاکم آنجا را
خبر کردند آن بیاده دلان با بیرقها و علمها شش میل باستقبال ایشان آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها گفت خدا کثرت شما را براندازد و بر شما مسلط گرداند کسی را که شما را بقتل
آورد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام شعری چند در شکایت روزگار و جفاهای
زمانه غدار خوانده گریست بروایت سید چون اسیران اهلبیت رسول قریب دمشق
رسیدند حضرت ام کلثوم بشمر ملعون گفت و آن ملعون هم همراه بود که مرا بتو حاجتی
هست آن شقی گفت چه حاجت داری حضرت ام کلثوم گفت که هرگاه ما را داخل
شهر کنید از کوچه ببرید که نظر کنندگان کم باشد و سرها را پیش ببرید تا مردمان متوجه دیدن سرها
شوند پس ما بدرستیکه از کثرت نظر کنندگان بسیار محزون و ملول شده ایم پس آن ملعون
از غایت حمیت جاهلیت و تعصب و عناد حکم نمود که سرها را میان شتران اهلبیت نگاه دارند

پیش نبرد و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که سهیل بن سعید گفت که من
در سفری وارد دمشق شدم شهری دیدم در نهایت معموری و با اشجار و انهار بسیار و قصور رفیعه
و منازل بیشمار دیده ام که بازارها را آئین و پرده آویخته اند و مردم زینت بسیار کرده اند و دف و نقاره
و انواع سازها مینوازند با خود گفتم مگر امروز عید ایشانست تا آنکه از جمعی پرسیدم که مگر در شام
عیدی هست که نزد ما معروف نیست گفتند ای شیخ مگر تو درین شهر غریبی گفتم من سهیل بن سعیدم
و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده ام گفتند ای سهیل چرا از آسمان خون
نمی بارد و چرا زمین سرنگون نمی گردد گفتم چرا گفت این فرح و شادی برای آنست
که سر مبارک حسین بن علی را از عراق برای یزید آورده اند گفتم سبحان الله سر امام حسین علیه السلام
را می آورند و مردم شادی میکنند پرسیدم که از کدام دروازه داخل میکنند گفت از دروازه
ساعات من بسوی آن دروازه شتافتم چون نزدیک آن دروازه رسیدم دیدم که رایات
کفر و ضلالت را که از پی یکدیگر می آورند ناگاه دیدم سواری می آید و نیزه در دست دارد
و سری را بان نیزه نصب کرده است که شبیه ترین مردم است بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم پس دیدم که زنان و کودکان بسیار را بر شتران برهنه سوار کرده می آورند
پس من رفتم نزدیک یکی از ایشان و پرسیدم که تو کیستی گفت منم سکینه دختر امام حسین علیه السلام
من گفتم که من از جد شما ام اگر خدمتی داری بمن بفرما سکینه گفت باین بدبختی که سر پدر بزرگوارم
را دارد که از میان ما بیرون شود و سر را پیشتر برد که مردم مشغول شوند بنظر آن سر منور و دیده
از ما بردارند و بحرمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینقدر بیحرمتی روا ندارند سهیل گفت

من رفتم نزد آن ملعون که سر آنحضرت داشت و گفتم که آیا ممکن نیست که حاجت مرا برآوری
و چهارصد دینار طلا از من بگیری گفت حاجت تو چیست گفتم حاجت من آنست که سر را
از میان زنان بیرون بری و پیش روی آن ملعون زر را از من گرفت و حاجت مرا روا کرد
از کلام سید مستفاد میشود که باین حالت اسیران اهلبیت را تا مسجد جامع دمشق آوردند
و بدستور اسیران دیگر در الموضع ایستاده کردند و بعد از آن تمامی زنان و اطفال امام حسین
علیه السلام را در یک ریسمان بسته پیش یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید داخل کردانیدند
فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْشُدُكَ اللهَ يَا يَزِيدُ
مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللهِ لَوْ رَآنَا عَلَى هٰذِهِ الْحَالَةِ پس امام زین العابدین
در آن وقت با یزید پلید گفت که ترا قسم میدهم بخدا که چه گمان داری برسول خدا اگر ما را که اهلبیت
اوییم باینحالت به بیند پس یزید ملعون حکم نمود که ریسمان را که بان اهلبیت را بسته بودند
پاره سازند بعد از آن سر مبارک امام حسین عم را آورده پیش آن ملعون گذاشتند و زنان
را بطرف پشت او تا سر مبارک را نه بینند چون امام زین العابدین علیه السلام سر حضرت را
بآن حالت دید با زکله گوسفند تناول ننمود اما حضرت زینب پس چون سر برادر خود را دید
گریبان چاک کرد و باواز دردناک گفت یا حسینا یا حبیب رسول الله یا ابن
مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی
پس هر که در آن مجلس حاضر بود دیگر نیست غیر یزید ملعون که او ساکت بود از جناب
امام رضا علیه السلام منقول است که در آن وقت که سر مبارک را در طشت طلا پیش یزید گذاشتند

یزید برای خوردن خود طعام طلبید خود با اصحاب خود طعام زهرمار کرد و بعد از آن که از
خوردن فارغ شد بشطرنج بازی مشغول گردید و با رفیقان شراب میخورد و مذکور نام امام حسین ع
و مذکور پدر بزرگوار و جد عالیمقدار آنحضرت میکرد و استهزا مینمود و میگفت که شراب بخورید
که این فتح از برکت شراب است و من اول کسی ام که از اهل اسلام شراب خورده و کدام روز
از برای من مبارکتر خواهد بود که سر دشمن را که کشته اند و انواع طعام برای من چیده اند و فارغ
البال بخوبی تمام میخورم بعد از آن جناب امام رضا علیه السلام فرمودند پس هر که از شیعیان
ما باشد باید احتساب نماید از خوردن شراب و شطرنج باختن صاحب مناقب ذکر نمود که یزید
ملعون سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر دروازه خانه خود نصب کرد و اهلبیت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم را در مکانی جا داد چون زنان اهلبیت را زنان معویه و آل ابوسفیان
دیدند همه بی اختیار شده گریستند هند دختر عبد الله ابن عامر زوجه یزید که پیشتر از آن در
عقد امام حسین علیه السلام در آمده بود بی اختیار شده از خانه بدون نقاب بیرون آمد
و خود را بر یزید انداخت و گفت ای یزید سر مبارک پسر فاطمه علیها السلام را بر دروازه من
نصب کرده یزید ملعون برجست و بر آن زن نقاب انداخت و داخل خانه کرد و ایضاً صاحب
کتاب مناقب روایت نموده که هرگاه علی ابن الحسین علیه السلام را و سر مبارک امام حسین ع
و اهلبیت آنحضرت را پیش یزید آوردند یزید بخطیب خود که بسیار فصیح بود گفت که علی ابن الحسین
را در منبر همراه خود ببر و در مجمع عام مذمت پدر او و مخالفت او را ظاهر کن پس آن خطیب
ملعون امتثال امر نموده و هرقدر که خواست مذمت آنحضرت نمود و چون ساکت شد امام

زین العابدین برخواست پس اول حمد و ثنای حق تعالی ادا نمود و درود بر جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و آل اطهار آنحضرت رسانید بعد از آن گفت ایها النّاس مَنْ عرفنی فقد عرفنی وَ لَمْ یعرفنی فانا اُعرّفه ای گروه مردمان هرکه مرا می شناسد می شناسد و هرکه مرا نشناسد بشناسد انا ابن مکة و منی یعنی من پسر مکه و منی انا ابن المروة والصفا یعنی پسر مروه و صفا انا ابن محمد المصطفی یعنی پسر محمد مصطفی انا ابن من لا یخفی یعنی پسر آنکه نام او هیچ جا مخفی نمی شود انا ابن من علا فاستعلا فجاز سدرة المنتهی وَ کَانَ مِنْ رَبِّهِ کَقَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ یعنی پسر آنکه درجه او بلند شد پس از سدرة المنتهی تجاوز نمود و بنهایت قرب منزلت حق تعالی رسید انا ابن من صلی بملائکة السَّمآءِ یعنی پسر آنکه نماز کرد با فرشتگان آسمان انا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی یعنی پسر آنکه حق تعالی او را در شب معراج از مسجد حرام بمسجد اقصی برد انا ابن علی ن المرتضی یعنی پسر علی مرتضی انا ابن فاطمة الزهراء یعنی پسر فاطمه زهرا انا ابن خدیجة الکبری یعنی پسر خدیجه کبری انا ابن المقتول ظلماً یعنی پسر آنکه او را بظلم شهید کردند انا ابن المجروح الراس من القفا یعنی پسر آنکه سر او را از قفا بریدند انا ابن العطشان حتی قضی یعنی پسر آنکه او را تشنه شهید کردند انا ابن طریح بکربلا یعنی پسر آنکه پیکر تن او در زمین کربلا افتاد انا ابن مسلوب العمامة والردا یعنی پسر آنکه ردا و دستار او را بغارت بردند انا ابن من بکت علیه ملائکة السّمآء یعنی پسر آنکه بر او فرشتهای آسمان گریه کردند انا ابن

من ناحت علیه الجن فی الارض والطیر فی الهواء منم پسر آنکه بر او نوحه
کردند جنیان صحرا و مرغان هوا انا ابن من راسه علی السنان یهدی منم پسر آنکه سر او را
بر نیزه کرده بودند به هدیه می‌فرستادند انا ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی منم پسر آنکه
حریم او را از عراق بشام قید کرده فرستادند این قبیل جناب آنحضرت کلمات جان‌سوز بسیار فرمودند
و هنوز سخن آنحضرت با تمام نرسیده بود که مؤذن گفت الله اکبر حضرت فرمودند اشهد
بما یشهد به پس هرگاه مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت فرمودند
یا یزید اجدی او جدک پس اگر میگوئی که جد تست پس دروغ گفتی و اگر اعتراف نمائی که آنحضرت
جد من است فلم قتلت ابی و سبیت حرمه و سکینه بعد از آن فرمودند که ای گروه مردمان
کسی هست میان شما که جد او رسول الله باشد پس با استماع این حرف مردمان آواز خود را بلند کردند
بگریه و زاری پس شخصی از شیعیان آنحضرت که او را منهال بن عمرو الطائی میگفتند برخاست و گفت
ای فرزند رسول صلعم چه قسم شب کردی حضرت فرمودند که چنان شب کردم قسمی که بنی اسرائیل در آل
فرعون شب میکردند که پسران ایشان را آل فرعون ذبح میکردند و همیشه عرب بر عجم فخر میکنند
که رسول خدا از ماست و قریش فخر میکنند بر عربهای دیگر که رسول خدا از ماست و ذریت رسول خدا
مقهور و مخذول اند پس بطرف خداست شکایت ما از ستمگر و جفا پیشه مروی است که گفت من از بعضی
از زنان شهاد در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده اند و ملائکه جوق جوق فرود می‌آیند و سر امام حسین
علیه السلام زیارت میکنند پس ناگاه دیدم که پاره ابر سبز نازل شد و در آن مردمان کثیر بنظر می‌آمدند
و در میان آن یک شخصی که در کمال خوبی و صباحت منظر بود پیش آمده خود را بر سر مبارک

امام حسین علیه السلام انداخت و دندان او را میبوسید و میگفت ای پسر من ترا بقتل
کردند و حرمت ترا نشناختند و از آب ترا منع کردند منم جد تو رسول خدا صلعم و این پدر تست علی مرتضی
و این برادر تست حسن مجتبی و این عم تست جعفر طیار و این عقیل است و این حمزه است و این است
عباس پس من در کمال خوف بیدار شدم برخاستم تا باز مد خواب انقل کنم چون رفتم دیدم
که در خانه تاریک خود را داخل کرده و بطرف دیوار نشسته میگوید که مرا با حسین چه کار بود پس من خواب را
نقل کردم آن ملعون سر خود را پایین کرده هیچ جواب نداد چون صبح شد اهلبیت را طلبیده
گفت اگر خواهید در شام بمانید و اگر خواهید در مدینه روید پس حرم رسول خدا گفتند اول
التماس ما اینست که ما را اجازه بگذار تا چند روز بر حسین نوحه کنیم پس خانه برای ایشان خالی کرده
داد پس تمام زنان هاشمیه و قرشیه که در شام بودند در آن ماتم سرا مجتمع شده لباس سیاه پوشیدند و بر
حسین نوحه میکردند پس روز هشتم یزید ملعون ارشد عاشور که اهلبیت در دمشق استقامت نمایند
جناب اهلبیت از ماندن آنجا ابا کردند پس یزید ملعون کجاوه ها طلبیده ایشان را بر آن سوار
کرده مرخص نمود و سید ابن طاوس علیه الرحمه روایت نموده که هرگاه زنان اهلبیت عصمت در
زمین عراق رسیدند از دلیل گفتند که از راه کربلا ما را ببر چون بزمین کربلا رسیدند حضرت جابر
بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را که برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده
بودند ملاقات کردند پس با هم ملاقات کردند و زار زار گریستند و طپانچه ها بر روی خود ها زدند و ماتم
امام مظلوم غریب را در آن صحرا برپا کردند بحیثیتکه جگرهای مستمعین کباب میشد تمام زنان آن نواح
دور انجا آمده با اهلبیت رسالت صلعم چند روز تعزیه داری قیام نمودند بعد از آن اهلبیت با کمال

حسرت و نا کامی روانه مدینه رسول شدند و دران اثنا که متوجه مدینه شدند حضرت ام کلثوم میگفت

مدينة جدنا لا تقبلينا فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه جد ما متوجه

ما مشو که ما با نهایت حسرت و حزن بسوی تو می آییم الا فاخبر رسول الله عنا بانا فقد

فجعنا في ابينا و از طرف ما رسول خدا خبر کن که پدر ما مرد وان رجالنا بالطف صرعى

بلا رؤس وقد ذبحوا اخينا و بدرستیکه مردان ما در زمین کربلا بی سر افتاده اند و پسران ما را ذبح

کرده اند واخبر جدنا انا اسرنا وبعد الاسر يا جدا سبينا و خبر کن جد ما را که ما را اسیر

کردند و اراده کنیزی ما کردند يا رسول الله اضحوا عرايا بالطفوف مسلبينا و قوم تو ای رسول

خدا در زمین کربلا افتادند و لباسهای ایشان را بغارت برده اند وقد ذبحوا الحسين ولم

يراعوا جنابك يا رسول الله فينا و تحقيق که ذبح کردند امام حسین علیه السلام را و در باب

ما پاس تو نکردی ای رسول خدا رسول الله بعد الصون صارت عيون الناس

ناظرة الينا ای رسول خدا بعد از اینکه مستور بودیم چشمهای مردان ما را دیدند افاطم

لو نظرت الى السبايا بناتك في البلاد مشتتينا ای فاطمه کاش نظر میکردی بطرف

اسیران خود و بطرف دختران خود که در شهرها پراکنده و متفرق شدند فلو دامت

حياتك لم تزالي الى يوم القيامة تندبينا پس اگر تو همیشه زنده میبودی تا روز قیامت

بر ما گریه مینمودی وعرج بالبقيع وقف ونادي ابن حبيب رب العالمين

و برو در بقیع و ایستاده شو و ندا کن با امام حسن علیه السلام که ای فرزند حبیب رب العالمین

وقل يا عم يا الحسن المزكي عيال اخيك اضحوا ضائعين

و بگوکه ای عم نیمان و ای حسن مرگی اطفال برادر تو چاشت کردند در حالتیکه تباه و ضایع
بودند یا عماه ان اخاك اضحى بعيداً عنك بالرمضى رهينا و بگو که ای عم ثیمان
بدرستیکه برادر تو بعید ماند از تو و گرو ماند در زمین گرم بلا راس تنوح عليه جهراً
والوحوش موحشيناً و بسر افتاده نوحه میکند بر او مرغان هوا و وحشیان صحرا و لو
عاينت يا مولاى ساقوا حريماً لم يجدن لهم معيناً و کاش میدیدی ای
ای مولای من حریم اهلبیت را که اسیر شدند و نیافتند مددکاری اعلى متن النياق
بلا وطاء وشاهدت العيال مكتشفينا و سوار کردند بر شتر برهنه و مشاهده
میکردی عیال را که بیچادر و مقنعه اند و باز فرمودند که مدینه جدنا لا تقبلينا فبا
لحسرات والاحزان جينا خرجنا منك بالاهلين جمعاً رجعنا لا
رجال ولا بنينا برآمدیم از تو در حالتیکه خویشان و برادران ما با ما بودند و برگشتیم بسوی
بسوی تو در حالتیکه مردان اند و نه فرزندان وكنا في الخروج بجمع شمل رجعنا
حاسرين مسبينا و بودیم در وقت برآمدن با گروه خود و رجوع نمودیم در حالتیکه
حسرت کننده ام و غارت زده ومولانا الحسين لنا انيس رجعنا و
الحسين به رهينا و در وقت برآمدن حسین مونس ما بود و رجوع کردیم
و قتیکه حسین در آن سرزمین گرو است ونحن الضايعات بلا كفيل و
نحن النائحات على اخينا پس ما ضایع و تباه و بی کفیل شدیم و نوحه کننده ایم
بر برادر خود الا ان لحدنا قتلوا حسيناً ولم يرعوا جناب الله فينا آه آه

ای جد بزرگوار که قتل کردند حسین را و رعایت نکردند جناب خدا را در حق ما لقد

هتکوا النساء وحملوها علی الاقتاب قهرا اجمعینا پرده ننگ

حرمت عورات ما نمودند و سوار نمودند بر شترها از روی قهر و غضب وزینب

اخرجوها من خباها وفاطمه واله تبدی الانین و زینب را جدا کردند

از خانه اهل او و فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مثل عقل رفتگان گریه میکرد سکینة

تشکی من حر وجدتنا دیا لغوث رب العالمین

سکینه شکوه مینمود از گرما و ندا میکرد که ای فریادرس من وای پروردگار من فعدمهم

علی الدنیا تراب فکاس الموت فیها قد سقینا پس بعد از این خاک

بر سر دنیا که شربت مرگ در آن دنیا چشیدیم وهذه قصتی مع شرح حالی

الا یا سامعون ابکوا علینا این که گفتم قصه ما بود با شرح حال ای گروه

سامعین بر حال ما گریه کنید شیخ مفید روایت نموده که بشیر بن جذلم که از جمله رفقای امام

زین العابدین علیه السلام بود در آن سفر حاضر بود گفت چون نزدیک مدینه رسیدیم

حضرت سید الساجدین ع در مکان مناسبی نزول اجلال فرمودند و فرمود که خیمه حرم را نصب

کردند و سراپرده برای آنحضرت برپا کردند و فرمود که ای بشیر خدا رحمت کند پدر ترا مرد شاعری

بود آیا از تو هم نسبت پدر خود بهره داری گفتم بلی یا ابن رسول الله من نیز شعر را خوب میگویم حضرت فرمود

پس داخل مدینه شو و شعری چند در مرثیه سید الشهدا بخوان و اهل مدینه را بر آمدن ما مطلع گردان

بشیر گفت که من سوار شدم و بسوی مدینه طیبه تاختم تا داخل شهر شدم چون بمسجد حضرت رسول

رسیدم صدا بگریه وزاری بلند کردم و شعری چند جانسوز بمضمون ادا کردم که ای اهل مدینه اقامت

مکنید که حسین کشته شد و باین سبب اشک از دیدهای محزون من روانست بدن شریفش

در کربلا میان خاک و خون افتاده و سرش را بر نیزه در شهرها میگردانند پس فریاد کردم که علی بن الحسین

با عمهها و خواهران و نقیله اهلبیت رسالت نزدیک شما رسیده اند و من پیک ایشانم بسوی

چون این آوازه در مدینه بلند شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از

خانهها بیرون دویدند با سر و پا برهنه ورد های خود را اخراشیدند و گیسوهای خود را پریشان

کردند و صدای نوحه وزاری و ناله واویلا و وامصیبتا بلند کردند هرگز روزی از آن تلختر و ماتمی از آن

عظیم تر ندیده و نشنیده بودم پس همه نزد من دویدند و گفتند ای ناعی اندوه ما را بر سید الشهدا

تازه کردی و جراحتهای سینه ما را بناله جانسوز خود خراشیدی تو کیستی و از کجائی گفتم منم

بشیر بن حذلم مولای من علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاده بسوی شما و خود با عیال امام

شهید غریب در فلان موضع فرود آمده است چون اینخبر از من شنیدند زنان و مردان

سر و پا برهنه گریان و نالان بآن جانب دویدند من چندانکه میتاختم بایشان نمیرسیدم در راهها

پر شده بود از مردم چون نزدیک خیمه آنحضرت رسیدم فرود آمدم و راه نمییافتم از هجوم مردم که

داخل خیمه شدم دیدم که حضرت امام زین العابدین بر کرسی نشسته و آب از دیدهای مبارکش

مانند باران جاریست و دستمالی در دست دارد و آب از دیده مبارکش پاک میکند

و از هر طرف صدای نوحه و گریه مردان و زنان و خواتین معظمه و کنیزان بلند شد

و فوج فوج خلق از مرد و زن می آیند و آنحضرت را تعزیه میفرمایند و صدای گریه و ناله

ایشان بعرش برین رسید و چون طغیان گریه آنحضرت تسکین یافت بسوی مردم اشاره کرد
که ساکت شوید و خود که حمد میکنم خداوندی را که پروردگار عالمیانست و با همه خلایق رحیم و مهربانست
و دوست صاحب روز جزا و آفریننده زمین و سما حمد میکنم او را بر عظایم امور و بر مصایب دهر
و محنتهای بدرد آورنده و ماتمهای صبر برانداز ایها الناس خدا راست حمد که مبتلا گردانید
ما را بعظیمترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنه ها پدر جوانان بهشت را کشتند و زنان
او را اسیر کردند و سر او را بالای نیزه کرده در شهرها گردانیدند کدام دل بعد از مشاهده این
مصیبت جانسوز شاد میتواند شد و کدام دیده بعد از استماع این واقعه اندوه سیلاب
اشک خونین را حبس میتواند کرد بتحقیق که آسمانهای هفتگانه برای شهادت آنحضرت
گریستند و دریاها بخروش آمدند و آسمانها و زمینها بر خود لرزیدند ایها الناس کدام دل
ازین محنت شکافته نشده و کدام سینه ازین مصیبت مجروح نگردیده ایها الناس بدانید
که با ما چه کردند ما را مانند اسیران غل و زنجیر کردند و بر شتران برهنه نشانیدند و از شهر بشهر و از
دیار بدیار گردانیدند بخدا سوگند که اگر پیغمبر خدا با ایشان سفارش در کشتن و ذلیل کردن
و برانداختن نسل ما میکرد بجای آنکه در اکرام و اعزاز و احترام و رعایت ما با ایشان
وصیت کرد هر آینه زیاده از آنچه کردند نمیتوانستند کرد إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
چه ماتمی است جانگداز و چه واقعه ایست موحش پر درد از خدا اجر خود را میطلبیم و از او
امید ثواب میداریم پس صوحان بن صعصعه برخاست و عذر خواست که من زمینگیر
شده ام و باین سبب از یاری شما محروم گردیدم حضرت عذر او را قبول فرمودند

پس بمدینه تشریف آوردند چون نظر ایشان بر مرقد منور و ضریح مطهر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم افتاد حضرت با جمیع مخدرات عصمت فریاد بر کشیدند که
واجداه و امحمداه حسین ترا با لب تشنه شهید کردند و اهلبیت محترم ترا اسیر کردند پس
بار دیگر خروش از اهل مدینه برخواست و صدای ناله و گریه از در و دیوار بلند شد موعظه
متضمن معنی رجوع بطرف حق تعالی و تحقیق وفات جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و بر
تحقیق مسئله تکفیر گناهان که بتاریخ سیوم صفر سنه ۱۳۰۱ خوانده شد
کَانَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا
اِنَّکُمْ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ فَتَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا
مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا
وَبَیْنَهُ اَمَدًا بَعِیْدًا وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ یعنی بود
امام زین العابدین علیه السلام که در هر جمعه میفرمودند که ای گروه مردمان تقوی و پرهیزکاری
نمایید و یقین بدانید که رجوع و بازگشت شما بطرف جناب حق سبحانه تعالی است
و هر عمل خیری که درین دار دنیا کرده اید همه در آنجا پیش شما حاضر خواهد شد و موجب سرور
خاطر و شادمانی شما خواهد گردید و هر عمل بدی که کرده اید موجب ندامت و پشیمانی شما
خواهد بود و حق تعالی میترساند شما را از نفس خود باید دانست که هر گاه از عمدهای اسباب
تقوی و پرهیزکاری اذعان و اعتقاد کردنست باینکه رجوع و بازگشت هر نفس
بطرف حق سبحانه و تعالی است و هر نفس مکلف در دار آخرت جزای اعمال

جزای خود را خواهد یافت چه اگر این اذعان نباشد البته خوف عقاب و طمع ثواب نخواهد بود
و هرگاه که این نباشد پس ترک محرمات الهی و فعل واجبات و مستحبات که بر نفسها گرانست
ممکن نباشد لهذا جناب معصوم علیه السلام بعد امر نمودن بتقوی و پرهیزکاری امر
فرمودند باعتقاد کردن بازگشت نفوس بطرف خداوند جل شانه و باینکه بندگان در آن
نشأه جزای اعمال خود را خواهند یافت و ازین قول آنحضرت مبطل قول ارباب تناسخ
که میگویند که روح انسان بعد مرگ در بدن دیگر حلول میکند و همچنین در بدن دیگر و منکر حشر و
نشر اند و مبطل قول اهل دهریست که میگویند انسان بمنزله نباتست که میروید و باز خشک میشود و مرجع و
جای بازگشتی ندارد و در همین معنی عارفی گفته است همچو سبزه بارها روییده ام هفتصد و هفتاد
قالب دیده ام باید دانست که ظاهر معنی رجوع رجوع بمکانیست یعنی بازگشتن بموضعی که از آنجا
رفته باشد و چونکه در محل خود ثابت شده که حق سبحانه و تعالی در مکان و جهت نیست پس رجوع و
بازگشت بطرف حق تعالی چنانچه ازین حدیث و از اکثر آیات مستفاد میشود باین معنی درست نخواهد شد
پس مراد از رجوع بندگان بطرف حق تعالی این باشد که رجوع و بازگشت بندگان بمکانی
خواهد بود که آنجا غیر از حق تعالی حاکم نیست و آن محل حصول ثوابست بر عبادات و خیرات
و جای عقاب و عذابست بر ارتکاب محرمات و ترک واجبات مولانا طبرسی در اثنای
تفسیر قول حق تعالی کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاتاً فَاَحْیَاکُمْ
ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ که حاصل معنی آن بنابر
بعضی احتمال این است که چگونه شما منکر خدا شوید و حال آنکه شما اموات بودید در حالت نطفگی پس

حق تعالی شما را زنده کردانید بعد از ان شما را بمیرانند و باز زنده میکند یا در قبر یا در رجعت
بعد از ان رجوع و بازگشت شما بطرف حق تعالی در روز قیامت خواهد بود و گفته که
سُمّی الحشر رجوعاً الی الله تعالی لانّه رجوعٌ الی حیث لا یکون احد
یتولّی الحکم غیر الله تعالی کما یقال رجع امر القوم الی الامیر ولا
یُراد به الرجوع من مکانٍ وانّما یُراد به انّ النظر صار الیه
خاصّةً از جناب صادق علیه السلام منقول است که از آبای بزرگوار خود روایت
کردند از جناب سید المرسلین که آنحضرت فرمودند که چهار چیز است که هرگاه در شخصی یافته شود
حق تعالی او را از اهل جنت مینویسند یکی آنکه گواهی دهد باینکه نیست معبود بحق غیر از ذات
جناب باری عز شانه دوم اینکه هرگاه حق تعالی باو نعمتی کرامت کند بگوید الحمد لله و هرگاه
مرتکب گناهی شود بگوید استغفر الله و هرگاه او را مصیبتی رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون
یعنی ما همه بندگان خدا او رجوع و بازگشت ما بطرف حق تعالی است و در حدیث دیگر وارد شده
که هرگاه به بنده مصیبت رسد و او آن را هرگاه یاد کند و بگوید اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعون
حق تعالی برای او اجر عطا میکند مثل اجری که در روز مصیبت برای او عطا کرده پس نظر این احادیث
و امثال آن و نظر بقول حق سبحانه و تعالی وَبَشِّرِ الصّابِرینَ الَّذینَ اِذا اَصابَتهُم
مُصیبَةٌ قالوا اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعونَ اُولٰئِکَ عَلَیهِم
صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَرَحمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ المُهتَدونَ
عاقل باید که هرگاه بمصیبتی در این دار دنیای فانی گرفتار گردد بر آن صبر نماید تا بدرجه صابرین

اظهار کرد و برحمت بی‌غایات حق تعالی بمقتضای آیه کریمه واصل شود و باید که نظر به مصیبت
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کرده که اعظم مصیبتهاست و مشار جمیع مصائب
اهل‌بیت است از غصب حقوق و هتک حرمت و قتل نفوس و غارت اسباب ایشان خاطر
خود را تسکین دهد و بداند که بعضی از مصالح مصائب پیشوایان دین یکی اینست که امثال
ما کم‌حوصلگان در مصیبتهای خود صبر نمایند و تاسی نمایند شیخ مفید و سید رضی الدین و دیگران بسندهای
معتبر از ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند چون حضرت رسول الله صلعم از دار دنیا بدار بقا رحلت کرد
حضرت امیر المؤمنین متوجه غسل آنحضرت گردید و عباس حاضر بود و فضل بن عباس آنحضرت را
از آب مدد میکرد چون از غسل فارغ شد آنحضرت را کفن کرد و جامه از روی آنحضرت دور کرد و گفت
و گفت پدر و مادرم فدای تو باد طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حیات و بعد از موت و منقطع شد
بوفات تو آنچه منقطع نشده بود بوفات احدی از خلق از پیغمبری و نازل شدن وحیهای آسمانی
و مصیبت تو چندان عظیم شد که تسلی فرمای مصیبتهای دیگران گردید و رنج و محنت وفات تو
چنان عام گردید که همه خلق صاحب مصیبت‌اند در تعزیت تو اگر نه آن بودی که امر کردی بصبر کردن و نهی
فرمودی از جزع نمودن هر آینه آبهای سر خود را در مصیبت تو فرو میریختم و هر آینه درد مصیبت ترا
سر کرده نمیکردم و جراحت مفارقت ترا از سینه بیرون نمیکردم اینها در مصیبت تو اندکیست از بسیاری
اندوه و غم و حسرت را چاره نمیتوان کرد و حزن مفارقت تو برطرف شدنی نیست پدر و مادرم
فدای تو باد یاد کن ما را نزد پروردگار خود و ما را از خاطر خود بیرون مکن پس بر روی آنحضرت در افتاد
و روی مبارکش را بوسید و آه حسرت از سینه پر درد برکشید پس جامه را بر روی آنحضرت پوشانید

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول

بلاها و مصیبتهائی که بعد از حضرت بر من وارد شد آن بود که مرا مخصوص در میان همه مسلمانان بغیر

آنحضرت رسالت مونس و یاوری نبود که اعتماد بر او نمایم و امید یاری از او داشته باشم او

مرا در خوردسالی تربیت کرده و در بزرگی پناه داده و از یتیمی پدر آورد و خرج من و عیال مرا تکفل

گردیده و مرا بی نیاز کرده از طلب و محتاج شدم برکت آنحضرت بکسب اینها و امثال اینها از نعمتهائی

چند بود از آنحضرت بر من در امور دنیا و اینها با بسیاری کم بودند در جنب آنچه مرا مخصوص گردانید

از ترقی فرمودن در درجات عالیه و مختار گردانیدن بعلوم ربانیه پس نازل شد بر من بسبب

فوت آنحضرت الم و اندوهی چند که گمان ندارم که اگر اینها را بر کوهها بار میکردند تاب تحمل اینها میداشتند

پس ما چنین بعضی که ناگاه رو بمن آورد خود را بر شکیبائی داشتم و خاموشی را اختیار کردم و مشغول

گردیدم با آنچه مرا امر فرموده بود از تجهیز نمودن و غسل دادن و حنوط و کفن کردن و من با وجود گریه و بکا و آه

و آه و ناله و حرقت کرنده و مصیبت چنین بدر داورنده متکفل جمیع این امور ضروریه که مأمور شده بودم

تا آنکه ادا کردم همه این امور آنچه از حق تعالی بر من لازم گردیده بود و آن دردها و مصیبتها را بر خود شکستم

از روی صبر و شکیبائی و امید واری از رحمت نامتناهی پوشیده نماند که اکثری از احادیث

دلالت میکند بر اینکه روز وفات جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه بوده و

مشهور میان علمای امامیه آنست که تاریخ بست و هشتم ماه صفر است از برای ارتحال آنحضرت

واقع شده و محمد بن یعقوب کلینی قائل شده باینکه تاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول بوده

تا حال حدیثی بنظر نرسیده که بر طبق یکی از این دو مذهب دلالت داشته باشد بلکه این هر دو قول محال

دارند با حدیث صحیحی که ابن بابویه روایت نموده که روز غدیر روز جمعه بوده زیرا که با وجود این بیست
و هشتم ماه صفر و دوازدهم ماه ربیع الاول ممکن نیست که روز دوشنبه باشد پس نظر باین اظهر است
که قول بوفات آنحضرت بتاریخ دویم ماه ربیع الاول اقرب بصواب باشد نظر بحدیثیکه صاحب کشف الغمه
که از اعظم علمای شیعه است بطریق عامه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که وفات
آنحضرت بتاریخ دوم ماه ربیع الاول شده و از جناب ائمه علیهم السلام بثبوت رسیده که فرموده‌اند
هرگاه در حکمی حدیثی از طریق خود نیابید عمل کنید بر حدیثیکه عامه از ائمه شما روایت نموده باشند چنانچه
شیخ ابوجعفر طوسی در عده تصریح نموده و گفته که از اینجاست که اصحاب ما عمل کرده اند بر حدیثی که روایت
کرده باشند آن را غیاث بن کلوب و سکونی و غیر ایشان و تفصیل این مقام چنانکه باید در شرح حدیقة المتقین
شده هرگاه درین خلجان واقع شود بآن رجوع نماید والله یعلم بالصواب اما آنچه جناب امام
زین العابدین ع فرموده‌اند از حضور جمیع اعمال خیر و شر در دار آخرت پس هم آن مستفاد میشود از قول
حق سبحانه و تعالی یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا
عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ
اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ که حاصل مضمون آن بقول بعضی مفسرین اینست
که تهدید میسازد حق تعالی شما را از غضب و قهر و سطوت خود در آن روزیکه خواهد یافت هر نفس جزای
اعمال خود را و دوست خواهد داشت که میان او و میان اعمال بد او بعد ما بین المشرقین باشد
بلکه جناب امام علیه السلام اقتباس کرده اند در کلام خود این آیه را کما لا یخفی مولانا طبرسی ره در مجمع
البیان گفته که اختلاف کرده اند در کیفیت حضور اعمال بعضی گفته اند که هر نفس صحیفهای حسنات

و بیات را خواهد یافت و بعضی گفته اند که اعمال چون که از قبیل اعراض اند بمجرد صدور باطل میشوند
و قابل اعاده نیستند که در دار آخرت حاضر شوند پس مراد از حضور اعمال حضور جزای اعمال است از
ثواب و عقاب محصل کلامه بپایه نهایت هر چند جزم بالیقین احد القولین متعذر است چه احتمال مجاز در
اگر کلام جاری میتواند شد لیکن شک نیست که ظواهر اکثر آیات که از انجمله است آیه مسطوره
و قول حق تعالی فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ دلالت میکند بر اینکه اعمال بانفسها در آن نشأ حاضر خواهند شد بلکه از اکثر
آیات و احادیث ظاهر میشود که اعمال در این نشأ بصورت جواهر ظاهر میشوند هر چند
درین نشأ از قبیل اعراض باشند و در بعضی جمعهای سابقه اشتباهی رفت بر اینکه تا حال
دلیل قطعی قایم نشده بر امتناع اعاده معدوم و همچنین دلالت میکند بر حضور اعمال
در آن نشأ احادیث بسیار از انجمله حدیثی است که بعضی از مضمون آن قبل ازین در
بعضی جمعها در محل مناسب ذکر کرده شد و حاصل مضمون تمام آن این است که
جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند بدرستیکه فرزند آدم را چون برسد روزیکه آخر ایام
دنیاست و اول ایام آخرت است ممثل شود در نظر او مال و فرزندان او و عملیکه در ایام
زندگانی از او اقدام بان واقع شده پس باز می نگرد بسوی مال خود و میگوید بخدا قسم که بتو
رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل میورزیدم اکنون چه مدد بمن میتوانی
رسانید پس او بگوید بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بر من حقی نیست حضرت امیر فرموده
بعد از ان بجانب فرزندان متوجه میشود و میگوید که بخدا قسم که من شما را دوست میداشتم

وهمیشه حامی شما بودم ورفع ایذا و آزار شما می نمودم در اینوقت از شما بمن چه اعانت
میتواند رسید ایشان میگویند در جواب او که بپرسانم ترا نفر تو بعد از ان ~~متعجب~~ میشود بنظر
اعمال خیر خود و میگوید که بخدا قسم که من بتو بیرغبت بودم و برمن گران بودی اکنون برای من
از تو چه میتواند شد عمل در جواب گوید که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز
برآمدن تو که روز حشر خلایق باشد و با تو خواهیم بود که تا من و تو موقف عرض پروردگار
در آئیم پس اگر دوست خدا باشد عمل او می آید بصورتیکه بهترین صورتها باشد از روی
حسن منظر و خوبی لباس فاخر و میگوید بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و
بهشت پر نعمت و آمدن تو بهترین آمدنهاست پس آن شخص میگوید تا بصورت که تو کیستی
که این بشارت میدهی و باین عنایت خاطر ما حیرت زدگان را مطمئن میسازی پس
فیقول انا عملك الصالح ارتحل مِنَ الدُّنيا اِلى الجنّة پس آن صورت گوید
که منم عمل صالح تو از این دنیای فانی که آغشته بصد هزار کدورات جسمانی و روحانی است
رحلت فرما بطرف بهشت عنبر سرشت که محل آسایش و راحت است پس او از دنیا
رحلت نماید و قبض روح او بشود در حالتیکه او مشتاق باشد غاسل خود را او سوگند
میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب ببرند پس چون داخل قبر گشت فرشتگان قبر یعنی
منکر و نکیر میش و بیایند در حالتیکه میکشیده باشند از دنبال خود موهای خود را از نهایت
درازی و می شگافته باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود بر زمین و آواز ایشان مثل
رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس گویند باو که کیست پروردگار تو

وچیست دینی که اختیار کردی وکیست پیغمبر تو که باو ایمان آوردی او در جواب گوید

که خداوند جل شانه که سزاوار پرستیدنست پروردگار منست و اسلام دین منست

و پیغمبر من محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پس دعا کنند اورا فرشتگان و بگویند یُثَبِّتُ

اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي

الْآخِرَةِ یعنی ثابت و برقرار میدارد حق تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت

در زندگانی دنیا و در آخرت و بعد از ان قبر اورا انقدر وسیع وگشاده میسازند که چشم

او کار کند پس بگشایند بواسطه راحت او دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند

بخواب آسایش درای باو دیده خنک وخواب کن مثل خواب جوانان که بنعمت

پرورده شده باشند که حق سبحانه وتعالی میفرماید أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ

خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا بعد از ان جناب حضرت امیر المؤمنین ع

فرمودند که اگر ان مرد بوده باشد دشمن خدا پس بدرستیکه خواهد آمد عمل او بصورتیکه

بدترین صورتها باشد از روی هیئت و زشت ترین ایشان باشد بحسب متن و

بوی ناخوش پس بگوید باو از روی سخریه و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و شرابیکه

بسیار گرم است و بشارت باد ترا بدخول آتش جهنم و او میشناخته باشد غاسل خود را

و سوگند میداده باشد حاملان خود را که اورا نگاه دارند و بشتاب نبرند و چون بقبر

در آرند پایند زدا و از باشتن کنند کالن قبر یعنی منکر ونکیر و بیفکنند از و کفن او را بگویند باو

پروردگار تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس او اعتراف بجهل خود نموده در جواب

ایشان کوید نمیدانم پس سر دو ملک در مقام نفرین او در آمده بگویند لا دَریتَ
وَلا هَدَیتَ بعد از ان بزنند بر سر او بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که هیچ
ذی حیاتی غیر از انسان و جن نباشد که بجزع و اضطراب نیاید بعد از ان بگشایند برای او
عذاب دری از قبر او بسوی دوزخ بگویند که بخواب بزشت ترین حالی و تسلط دهد حق تعالی
بسیار از عقربها و سایر گزندگان زمین را که میگزیده باشند او را تا وقتی که برانگیزاند حق تعالی او را
از قبر او و ازین قبیل بسیارند که دلالت میکنند بر متمثل شدن و حاضر شدن اعمال مکلف
در نشار اخروی وجه استبعاد است در اینکه باختلاف نشاتین اشیا متبدل شود بحسب
صورت و هیئت حق تعالی جمیع اعمال را بعد عدم بوجود آرد هر چند اعراض باشد چنانچه بوجود
می آرد بعضی جواهر را هرگاه که این دانسته شد پس باید دانست که درین مقام دو اشکال میشود
یکی اینکه نظر بکلام جناب امام زین العابدین علیه السلام که مسطور شد و نظر بقول حق تع
فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ الآیه لازم می آید که توبه موجب عفو و مغفرت
گناهان سابق نشود و همچنین بعضی از حسنات مکفر گناهان نشود زیرا که درین صورت لابد است
که جمیع خیرات و جمیع سیئات در نشار آخرت حاضر شوند و حال اینکه معلوم است که توبه موجب
مغفرت گناهان گذشته است و قول حق تعالی اِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئات
دلالت میکند بر اینکه حسنات موجب کفاره سیئات اند اشکال دوم آنکه مقتضای
قوله تعالی وَاُولئِکَ حَبِطَت اَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَاُولئِکَ
اَصحابُ النّارِ و امثال آن باید بعضی از گناهان موجب حبط اعمال حسنه میشود پس جمیع

اعمال خیر در نشار آخرت باید حاضر نشوند و حال اینکه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا
يَرَهُ الی آخره و امثال آن که مسطور شد بر خلاف آن دلالت دارد پس لابد است که مجملی
از کلام در تحقیق مقام بمعرض بیان آید پس میدانیکه که اتفاق اهل اسلام است بر اینکه توبه هرگاه با شرائط
واقع شود حق سبحانه و تعالی بتفضیل خود از گناهان سابق درمیگذرد و بران مواخذه نمی نماید شارح
تجرید گفته که اتفاقی است اینکه حق تعالی عفو میکند گناهان صغیره را و عفو میکند گناهان
کبیره را بعد توبه اما عفو از گناهان کبیره بدون توبه پس معتزله قائل شده اند بعدم جواز آن
وحق آنست که جایز است محقق طوسی علیه الرحمه بران استدلال نموده باینکه عفو احسانست
و آن بر خدا واجب است مولانا طبرسی علیه الرحمه در مجمع البیان گفته که اَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ
عَلَى سُقُوطِ الْعِقَابِ عِنْدَ التَّوْبَةِ نهایت اینکه نزدیک معتزله اسقاط عقاب بعد توبه
واجب است و آیات و احادیث بسیار از آنجمله قول حق تعالی است كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوْءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ
وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ظاهر ترجمه اش آنکه حق سبحانه و تعالی التزام کرده است
بر نفس خود رحمت را بدرستیکه که اگر کسی از شما مرتکب گناهی شود بسبب قصور عقل و اداء کی نفع
قلیل را بر نفع کثیر اختیار نمود و بعد از ان توبه نماید و اصلاح حال خود نماید پس تحقیق که حق تعالی
می بخشد گناه او را و اوست بخشنده گناهان و رحم کننده بر بندگان محمد بن یعقوب
کلینی باسناد خود از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند قَالَ رَسُوْلُ
اللهِ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ یعنی جناب سید المرسلین صلی الله علیه

وسلم فرمودند که هر که توبه کند قبل از مردن خود بیک سال حق تعالی توبه او را قبول میکند ثم قال
ان السنة لكثير من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته بعد از ان
فرمودند که سال بسیار است بدرستیکه هر که توبه کند پیشتر از موت خود بیکماه حق تعالی توبه او را قبول
میکند ثم قال ان الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة قبل الله
توبته بعد از ان فرمودند بدرستیکه ماه بسیار است هر که توبه کند پیشتر از موت خود بیک جمعه حق تعالی
توبه او را قبول میکند ثم قال ان الجمعة من تاب قبل موته بیوم قبل الله
توبته بعد از ان فرمودند که جمعه هم بسیار است بدرستیکه کسی که توبه کند پیش از انکه ملک الموت را
ببیند اما جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وجناب امیر المومنین علیه السلام را که در وقت
مردن مومن ومنافق حاضر میشوند توبه او مقبول است و ازین قبیل ایات و احادیث بسیار است
که استیعاب آنها موجب تطویل کلام است و چونکه مفسده گناهان بسیار است و وقت
موت خود هیچکس را معلوم نیست پس عاقل کسی است که مطلقا در توبه تاخیر نکند هر قدر که در توبه تاخیر
واقع میشود چونکه توبه واجب فوریست گنهکار تر میشود و خوف آنست که دیگر توفیق نیابد و هر که
توبه کند باید که تصمیم عزم درست کند که دیگر پیرامون گناه نگردد و این ترک گناه را محض
برای قربت و رضای حق تعالی واقع سازد تا حق تعالی از گناهان او درگذرد و در کتاب کافی
بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام مرویست که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام
با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المومنین با پسری
عمل قبیحی کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی بر من جاری کن حضرت فرمود که برو بخانه خود

بلکه جنونی ترا اظهاری شده است که چنین سخن میگویی تا آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار
کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
در مثل تو سه حکم مقرر فرموده است هر یک را که خواهی اختیار کن گفت آن سه حکم کدام است
فرمودند که یا یک ضرب شمشیر بر گردنت بزنند یا ترا از کوه دست و پا بسته بیندازند یا ترا
باتش بسوزانند گفت یا امیر المومنین علیه السلام کدام دشوارتر است فرمود که باتش
سوزانیدن گفت من آن را اختیار میکنم که دشوارتر است یا امیر المومنین علیه السلام
حضرت فرمود مهیا شو که حد را بر تو جاری کنم پس برخاست و دو رکعت نماز گذارد و چون
فارغ شد گفت خداوندا گناهی کردم که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نزد وصی
و پسر عم پیغمبرت آمدم و از و سوال نمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر گردانید در میان
سه صنف از عذاب خداوندا من دشوارترین را اختیار کردم خداوندا از تو سوال مینمایم که
این را کفاره من گردانی و مرا باتش جهنم مسوزانی پس گریان برخاست و رفت و در
میان گودی که از برای او کنده بودند و آتش بر دور آن افروخته بودند نشست پس
حضرت امیر المومنین علیه السلام و اصحاب آنحضرت همگی گریان شدند و حضرت فرمود
برخیز ای جوان که ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را بگریه در آوردی و خدا توبه ترا قبول فرمود
برخیز و دیگر چنین کاری مکن و هرگاه که وجوب قبول توبه تفضلاً من الله تعالی
چنان آمد پس همچنین قیاس باید نمود حال تکفیر بعضی از حسنات سیئات را یعنی بعضی از
اعمال خیر هستند که هرگاه از بنده صادر میشود حق تعالی از غایت تفضل که بحال بندگا

دارد گناهان سابق را می‌بخشد باجماع و اتفاق علمای امامیه و آیات و احادیث کثیره بران
دلالت دارند از انجمله است قول حق تعالی وَاَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَیِ
النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک
ذکری للذاکرین که حاصل مضمون آن بنابر آنچه که از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست این است که برپا دار بدنماز صبح و نماز شام و خفتن را با نماز ظهر
که وجوب آن از قول حق تعالی اقم الصلوٰة لدلوک الشمس مستفاد میشود
بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را و بسبب حسنات حق تعالی مواخذه نمیکند
بر گناهان و این پند و نصیحت است برای پند گیرندگان تا ترک حسنات ننمایند مولانا طبرسی
در مجمع البیان گفته که اصحاب ما روایت کرده اند از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم از جناب
امام محمد باقر یا جناب صادق علیه السلام که میفرمودند که روزی امیر المومنین صلی الله
علیه و سلم بطرف مردمان متوجه شده فرمودند که کدام آیه از آیات قرآنیست که در و رجا
و امید بیشتر است پس بعضی از آنها گفتند که آن آیه قول حق تعالی است اِنَّ اللّٰهَ
لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشَآءُ
حضرت فرمودند که این آیه فی نفسه باب رجا خوب است لیکن ارجی آیات نیست پس
بعضی گفتند که آن آیه یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ
لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ است حضرت فرمودند که خوبست لیکن آن
نیست و همچنین هرچه که بخاطر هریک از اصحاب آنحضرت رسید عرض نمودند و حضرت در

جواب هر یک گفتند که آنچه تو گفتی این است که در او امید از همه بیشتر است پس اصحاب آنحضرت
عرض نمودند که والله الحال چیزی دیگر بخیال ما نمیرسد که بخدمت عرض نمائیم قال سمعت
حبیبی رسول الله صلی الله علیه واله یقول ارجی آیة
فی کتاب الله اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی شنیدم از جناب حبیب خود رسول
خدا که میفرمودند امیدوارتر آیه در قرآن اقم الصلوة الی آخره است یا علی والذی
بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم لیقوم فی
وضوءه فتساقط عن جوارحه الذنوب ای علی قسم بپروردگار خود
که مرا بحق فرستاده تا بشارت و بیم نیکوکاران را و بترسانند بالتمام گنهکاران بدرستیکه
یکی از شما هرگاه از وضوی خود فارغ شده برخیزد گناهان از اعضای او فرو بریزد
فاذا استقبل الله بوجهه وقلبه لم ینفتل وعلیه من ذنوبه
شیئا کما ولدته امه پس هرگاه باعضای ظاهری و باطنی
مشغول نماز گشته متوجه بطرف خدا گردید از گناهان خود پاک میشود چنانکه از مادر متولد شده
باشد فان اصاب شیئا بین الصلوتین من کان له مثل
ذلک حتی عد الصلوات الخمس پس اگر باز مرتکب گناهی گردید نماز دیگر موجب
کفاره میگردد و همچنین هر یکی از نمازهای پنجگانه ثم قال یا علی انما منزلة الصلوة
الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن

أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ

النَّهَرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ فَكَذَلِكَ وَاللهِ

الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي ای علی بدرستیکه نمازهای یومیه برای امت من بمنزلهٔ نهریست

که جاری باشد بر دروازهٔ یکی از شما و او در بدن خود چرک داشته باشد پس در هر روز در آن نهر

پنج مرتبه غسل کند آیا میتواند شد که باز در بدن او چرک باقی ماند پس همچنین تصور باید نمود قسم بخدا نمازهای

پنجگانه برای امت من و هم در تفسیر مجمع البیان از واحدی باسناد او از ابا عثمان مرویست

قَالَ كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَأَخَذَ غُصْنًا يَابِسًا مِنْهَا فَهَزَّهُ

حَتَّى تَهَافَتَ وَرَقُهُ که گفت بودم با سلمان زیر درختی پس سلمان شاخی از آن درخت را

که خشک شده بود گرفته حرکت داد بحدی که برگهای او ریختند قَالَ يَا أَبَا عُثْمَانَ لَا

تَسْأَلُنِي لِمَ أَفْعَلُ هَذَا بعد از آن گفت که ای ابو عثمان چرا سوال نمیکنی از من که چرا این شاخ را

چنین حرکت دادم قُلْتُ وَلِمَ تَفْعَلُهُ قَالَ هَكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللهِ

وَأَنَا مَعَهُ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَأَخَذَ مِنْهَا غُصْنًا يَابِسًا فَهَزَّهُ حَتَّى تَهَافَتَ

وَرَقُهُ پس من گفتم که چرا چنین کردی سلمان گفت که همچنین کرد جناب سید المرسلین

روزیکه من با آنحضرت در زیر درخت بودم ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْأَلُنِي يَا سَلْمَانُ لِمَ أَفْعَلُ

هَذَا بعد از آن فرمود که ای سلمان چرا از من سوال نمیکنی که من چرا این شاخ خشک درخت را

چنین حرکت دادم قُلْتُ وَلِمَ تَفْعَلُهُ قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ

الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَهَافَتَ هَذَا الْوَرَقُ

تم قراء أَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَزُلَفاً مِنَ اللَّيلِ اِنَّ
الحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ اِلیٰ آخِرِه گفتم یا رسول الله چرا چنین کردی
حضرت فرمود که بدرستیکه مرد مسلم چون وضو را کامل بجا می‌آورد و نمازهای پنجگانه را ادا نماید
گناهان او میریزد چنانچه برگهای این شاخ ریختند بعد از آن آیه مسطوره را خواندند
و هم از جناب سید المرسلین صلعم منقول است که فرمودند اِنَّ الصَّلوٰةَ الخَمْسَ
وَالجُمُعَةَ کَفّاراتٌ لِما بَینَها ما لَم یَغْشَ الکَبائِرَ یعنی
نمازهای پنجگانه و نماز جمعه موجب کفاره گناهان است تا نماز یومیه و نماز جمعه دیگر و ازین
قبیل آیات و احادیث بسیار اند که دلالت میکند بر اینکه اعمال حسنه موجب سبب مغفرت
میشود از گناهان و باستیعاب آن غرضی متعلق نیست و محل هم گنجایش آن ندارد
لهذا اختتم میکنیم این مقام را بر نقل دو حدیثی که هریک از آنها متضمن حکایتی است که
هریک دلالت میکند بر مطلوب و متعهد است هریک پندیست برای آنها که قابلیت
پند گرفتن دارند از انجمله حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود روایت
نموده از جناب صادق علیه السلام که بود عابدی در بنی اسرائیل که کاهی مرتکب
امر دنیا نشده بود پس شیطان لشکر خود را جمع نموده گفت که کیست از شما که فلان
عابد را برای خاطر من گمراه کند پس یکی از آن شیاطین گفت که من اینکار را میکنم
ابلیس از وپرسید که بچه نحو او را در ضلالت می‌اندازی او گفت که از ناحیه زنان او را
مرتکب زنا میسازم ابلیس گفت که از تو ضلالت او میسر نمیشود چه او تا حال لذت

زن را بیا فته پس دیگری از ان شیاطین گفت که من او را از ناحیه شراب گمراه میسازم ابلیس

گفت که از تو هم اینکار بر نمی آید چه ادم مرتکب خوردن شراب نخواهد شد پس دیگری برخواست

و گفت اینکار من است ابلیس گفت نیکو او را از راه سپری او گفت از ناحیه عبادت او

بضلالت می اندازم ابلیس گفت برو که اینکار از تو می آید پس آن شیطان نزدیک آن عابد

آمد و مشغول عبادت گردید و چون عابد میخوابید شیطان مطلق خواب نمیکرد و شب و روز مشغول

عبادت میبود پس عابد چون عبادت و کثرت مشقت او را ملاحظه نمود گفت ای بنده خدا

بچه سبب طاقت و قوت بهم رسانیده برای عبادات پس شیطان چیزی در جواب او نگفت

عابد باز دیگر پرسید باز جواب نگفت مرتبه سوم که پرسید شیطان گفت ای بنده خدا بدرستیکه

یکبار از من گناهی صادر شده بود من از ان توبه نمودم پس هرگاه آن گناه یاد من می آید

من بر نماز و عبادت حق تعالی قوی و توانا میشوم عابد گفت که ای بنده خدا از گناه خود

مرا خبر کن تا من مرتکب آن گناه شوم و چون یادم آید بر عبادت حق تعالی توانا شوم

قَالَ اُدْخُلِ الْمَدِيْنَةَ فَسَلْ عَنْ فُلَانَ الْبَغِيَّةِ فَاَعْطِهَا دِرْهَمَيْنِ

وَ نَلْ مِنْهَا شیطان گفت که داخل شهر شو و فلان زانیه را طلب کن و دو درهم

با و بده و مرتکب زنا شو قَالَ وَ مِنْ اَيْنَ لِيْ دِرْهَمَيْنِ مَا اَدْرِيْ

مَا الدِّرْهَمَيْنِ عابد گفت که کجاست برای من دو درهم و من نمیدانم که درهم چه چیز است

فَنَاوَلَ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَيْنِ فَنَاوَلَهُ اِيَّاهُمَا

پس شیطان از زیر قدم خود دو درهم برآورده بعابد داد عابد آن را گرفته داخل شهر گردید

و تجسس خانه زن فاحشه نمود مردمان گمان میکردند که عابدی برای این تجسس میکند تا اورا
از زنا منع کند پس خانه اورا نشان چون عابد بخانه او رسید مرد دو درهم را انداخته گفت که
برخیز زن برخاست و گفت داخل شو چون عابد داخل شد زن گفت که من ترا در لباسی
می بینم که صاحب چنین لباسی برای اینکار بخانه من نیامده پس بمن حال و سرگذشت خود
خبر کن پس عابد از سرگذشت خود خبر کرد فَقَالَتْ لَهُ یَا عَبْدَ اللّٰهِ اِنَّ تَرْکَ الذَّنْبِ
اَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَلَیْسَ کُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَجَدَهَا
پس زن گفت که ای بنده خدا ترک گناه آسان تر است از طلب توبه زیرا که بسیار کسانند
که گناه میکنند و باز توفیق توبه نمی یابند و این حرف را کسی که بتو گفته بیقین بدان که او شیطانیست
که بصورت آدمی متمثل شده ترا در فریب انداخته برو که الحال او را هرگز نخواهی دید
پس عابد بسبب آن زن از آن مهلکه نجات یافته بجای خود گشت و زن در همان شب مرد
فَاَصْبَحَتْ وَاِذَا عَلٰی بَابِهَا مَکْتُوبٌ اُحْضُرُوْا عَلٰی جَنَازَةِ
فُلَانَةٍ فَاِنَّهَا مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس چون صبح شد مردمان دیدند که بر دروازه آن
نوشته شده که بر جنازه این زن همه حاضر شوید که او از اهل بهشت است پس مردمان در
شک افتادند تا سه روز کسی او را دفن ننمود فَاَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلٰی نَبِیٍّ مِنَ الْاَ
نْبِیَاءِ لَا اَعْلَمُهُ اِلَّا مُوْسَی بْنَ عِمْرَانَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنْ اْتِ
فُلَانَةً فَصَلِّ عَلَیْهَا وَمُرِ النَّاسَ اَنْ یُصَلُّوْا عَلَیْهَا فَاِنِّیْ قَدْ غَفَرْتُ
لَهَا وَاَوْجَبْتُ لَهَا الْجَنَّةَ بِتَثْبِیْتِهَا عَبْدِیْ فُلَانًا عَنْ مَعْصِیَتِیْ پس چو

کرد حق تعالی بطرف پیغمبری از پیغمبران که جناب حضرت موسی باشند که برو بر جنازه فلان نماز
کن و مردمان را امر کن که بر او نماز کنند بدرستیکه من او را بخشیدم و از گناهان او در گذشتم.
بسبب اینکه او فلان بنده مرا از ارتکاب گناه باز داشت و کلینی بسند معتبر از حضرت سید علی
بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان
شکست و جمعی از اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد
و دران جزیره مرد دزد و زانی فاسق بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر آن زن افتاد
گفت از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او جست و بهیئت
مجامعت در آمد چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد
پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره بآسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید
که هرگز این کار کرده گفت بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت که هرگاه هرگز چنین کار
نکرده و چنین از خدا میترسی و حال اینکه باختیار تو نیست و بزور و جبر این کار داشته ام پس من
اولی ام بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن
سخن ننمود و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود
از کرده های خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب
بسیار گرم شد راهب با آن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری
بفرستد که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیر نکرده ام که
جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا میکنم تو آمین بگو

چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن سیر میشدند چون بسیاری
راه رفتند راه از ایشان جدا شد چون او براهی رفت و راهب براهی دیگر رفت و آن
ابر با آن جوان روان شد راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان تو از من
بهتر بودی که دعای تو مستجاب گردید و دعای من مستجاب نشد بگو چه کار کرده
که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت که چون از
خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزید سعی نما که بعد از این
خوب باشی و هر گاه که این دانسته شد پس بنابرین مراد معصوم ع از حضور اعمال به
درگاه آنحضرت حضور آن اعمال خواهد بود که اعمال حسنه موجب کفاره آن نشده
باشد مراد این خواهد بود که در روز قیامت در نامه اعمال خود گناهان خود را انسان
می بیند و این موجب ملال او میشود که حق تعالی بعد از آن او را می بخشد و عفو میکند
بسبب توبه او یا بدون آن والله یعلم بالصواب و مسئله حبط اعمال و ما یتعلق به
انشاء الله تعالی در جمع آینده مذکور خواهد شد باید دانست که حبط و حبوط در لغت
بمعنی باطل شدن ثواب و عمل است و مرجند از باطل شدن ثواب و عمل متبادر است
که عروض بطلان ثواب بعد تحقق آن شود لیکن با نفی منیت و در اینکه اطلاق حبط
عمل در موضعی کنند که انعمل از اول مر بسبب فقدان بعضی از شروط ثواب
قابلیت ثواب نداشته باشد مولانا طبرسی در اثنای تفسیر قول حق سبحانه و تعالی
وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

کدا مترجمه اش آنست که کسی که انکار و استنکاف کند از ایمان آوردن و اعتقاد
کردن بتوحید الله و نبوه نبیه پس بدرستیکه عمل او در درگاه الهی باطل شده و او در آخرة
از زیانکاران است گفته که قوله تعالی فقد حبط عمله دلالت میکند بر اینکه حبوط عمل موقوف
بر ترتب ثواب نیست چه کسیکه منکر ایمانست بر عمل او ثواب مترتب نمیتواند شد آری
آن عمل صلاحیت دارد که اگر با وجود ایمان واقع شود ثواب بر آن مترتب شود پس تعبیر
حق تعالی از عدم ترتب ثواب بر فعل کافر بحبط عمل دلیل است بر اینکه اطلاق حبط بر عدم
ترتب ثواب بر فعلیکه بحسب ظاهر صلاحیت ثواب داشته باشد بر سبیل حقیقت
است انتهی محصله و برای توضیح فرق میان هر دو معنی گفته میشود که مثلا شخصی
مزدوری را امر نماید که دیوار خانه او تعمیر نماید و او رفته دیواری در صحرای درست
کند پس شک نیست در اینکه این عمل او قابلیت مزد ندارد پس اطلاق حبط بر این معنی
ثانیست و اگر آن مزدور دیوار خانه او را تعمیر کند و بعد تعمیر آن دیوار معصیتی و تقصیری
از و نسبت بصاحب دیوار بوقوع آید پس اگر در صورت او را مزد ندهد حبط عمل او
بمعنی اول خواهد بود و هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که حبط بمعنی اول
که عبارت از بطلان ثواب بعد استحقاق آن باشد اختلافیست پس معتزله و خوارج
قائل شده اند باینکه بمعصیت واحد جمیع طاعات که انسان در طول عمر خود بعمل آورده
حبط و باطل میشود مثلا اگر شخصی تمام عمر خود عبادت حق تعالی بجا آرد و در آخر عمر
یک جرعه شراب خورد یا زنا کند حال او بنابر مذهب ایشان حال شخصیست که هیچ

خدا را عبادت نکرده باشد و مرجیه قائل شده اند که با وجود ایمان بر معاصی
عقاب نمیشود چنانچه که با وجود کفر اعمال خیر همه حبط میشود و جبائی قائل شده اند بانکه
معاصی متاخره سبب حبط اعمال و خیر سابقه میشود اگر کثر از معاصی باشد بی آنکه از معاصی
خیری کم شود و اگر طاعت زیادتی دارد بقدر زیادتی ثواب میشود و ابو هاشم گفته
که بلکه موازنه میشود پس بقدر تساوی از هر دو طرف باطل میشود و بقدر زیادتی باقی میماند
و نزدیک امامیه تمام این باطل است و از حیز اعتبار ساقط و تفصیل مقام آنکه بنا بر
مذهب خوارج و معتزله لازم می آید ظلم بر حق تعالی و آن قبیح است عقلا زیرا که کافه
عقلا حکم میکنند بقبح ظلم هرچند آن منکر شریعت باشد مثل براهمه و غیر ایشان و هم قبیح
است نقلا کما دل علیه امثال قوله تعالی وَلَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ و امثال آن
در محل خود ثابت شده که قبیح بر حق تعالی روا نیست و ایضا هر گاه حق تعالی
مذمت نموده ظالمین را و از آن نهی فرموده پس چگونه بر خود تجویز ظلم خواهد نمود
و هرچند مناسب مقام آنست که مجملی از مفاسد ظلم بیان کرده شود لیکن نظر بانکه
حاضرین بحمد الله تعالی میلان بطرف ظلم ندارند و ظالمین درین محفل حاضر نمیشوند
ازان اعراض نموده شد پوشیده نماند که عمده اسبابیکه داعی شده خوارج لعنهم الله
را بر آنکه معصیت واحده را موجب حبط جمیع اعمال سابقه میدانند عداوت جناب
امیر المومنین صلوات الله علیه است چونکه ایشان تحکیم را که از جناب امیر المومنین ع
باکراه بوقوع آمد معصیت میدانند و از گناهان کبیره و هر گاه که اطلاع بر احوال

ارکان دین و دشمنان ایشان موجب عبرت و استحکام اعتقادات حقه
و استغفار از اهل آرای باطله میشود و ازینجاست که حق تعالی در قرآن مجید در اکثر
جاها قصص دوستان و دشمنان خود را ذکر نموده لهذا بخاطر قاصر رسید که پارهٔ
از احوال تحکیم ذکر نماید چه با وجود مناسبت مقام سیما نظر بانکه بنا بر بعضی
روایات این قصه در همین ماه واقع شد خالی از فواید نیست پس باید دانست
که آنچه در شرح ابن ابی الحدید مسطور است اینست که روز سه شنبه بتاریخ نهم یا ده
م ماه ربیع الاول باشد و سنه سی و هفت حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه
و سلم نماز صبح با اصحاب خود گذارده لشکر خود را برای جنگ آراسته کرد و همچنین
معویه علیه ما علیه و چون قبل ازین جنگ بسیار شده بود و مردمان لشکر از هر دو طرف
کشته شده بودند و بسیار از آنها مجروح شدند ازین باعث مردمان هر دو طرف
از مقاتله کلال و ماندگی داشتند درانوقت شخصی از لشکر اهل عراق که بر اسب کمیت
سوار بود بیرون آمد در حالتیکه درصه سلاح آهنی غرق بود و بجز چشم او هیچ عضو پیدا
نبود و در دست نیزه داشت و بر سرهای اهل عراق میزد و میگفت صفها را درست
کنید حق تعالی شما را رحم کند وقتیکه صفوف آراسته شدند رو بطرف لشکر خود کرده
حمد و ستایش حق تعالی ادا نمود بعد ازان گفت خدا راست حمد که بیان ما ابن عم
نبی خود را که سابق ترین مردم است در اسلام و ثمره سیف خود را گردانید و بر دشمنان
خود آن را میبرد پس باید وقتیکه هنگامه کارزار گرم شود درانوقت تثبت کنید

و دنبال من باشید بعد از ان اخوان بر اهل شام حمله نمود و نیزهٔ خود در ابر سر آنها شکست باز
بلشکر خود مراجعت نمود راوی گوید در آنوقت شناختم که مالک اشتر است بعد از ان
شخصی از اهل شام بیرون آمد و میان هر دو صفها ایستاده استدعای بیرون آمدن جناب
امیر المومنین ع نمود پس آنحضرت بیرون تشریف آوردند چون هر دو نزدیک شدند
شامی گفت که بحق قدامت اسلام و هجرهٔ تو آیا میتواند شد که من امری را عرض نمایم که موجب
حفظ نفوس باشد و تو آن را قبول کنی حضرت فرمودند که چیست آن امر شامی
گفت که آن اینست که ما عراق را بتو گذاریم که بتو رتو باشد و تو شام را گذاری
که بطور معویه باشد نه او متعرض تو شود و نه تو متعرض و حضرت امیر علیه السلام
در جواب فرمودند که مطلب ترا دریافتم پس آنکه در اینباب من بسیار تامل نمودم
و تنها بیداری کشیدم پس نیافتم مگر آنکه من با معویه و امثال او جنگ کنم و یا اینکه انکار
کتابت خدا نمایم و حق تعالی راضی نیست باینکه اولیای او باشند در حالتیکه مردمان
معصیت خدا کنند و راضی نیست باینکه اولیای او امر بمعروف نکنند و نهی از
منکر ننمایند و جنگ کردن با دشمنان خدا بر نفس من آسان تر است از اینکه
فردا در جهنم بسبب ترک قتال مرا در غل و زنجیر کنند پس شامی اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ گفته بطرف لشکر خود بازگشت و جنگ در پیوست پس اول
جنگ به تیر و سنگ بمیان آمد و چون ترکشها خالی شدند به نیزها جنگ کردند و چون
نیزها شکستند بشمشیر معانقه کردند و جنگ عظیمی بمیان آمد بحیثیتی که غیر از صدای زدن

شمشیر بر شمشیر میسیح آواز بسمع کسی نمیرسید و مالک اشتر دران حالت گاهی بطرف میمنه آمده مردمان را
تحریص بر قتال مینمود و گاهی بر میسره و این مقابله از صبح آن روز تا صبح روز دوم بلکه تا چاشت
آن روز امتداد کشید و بسبب شدت جنگ و مقاتله مردمان را فرصت نشد که از اسپ فرود
آیند و آمده در ان روز نماز گذارند و مالک اشتر رحمة الله علیه بدستور جنگ میکرد و مردمان
را تحریص بر قتال مینمود و مردمان را میگفت که بقدر نیزه پس اندکی پیشتر گذارید و چون
مردمان بقدر نیزه پیش میرفتند میگفت که بقدر کمان پیشتر آیید و همچنین سرعت تحریص
مینمود تا اینکه مردمان عسکر ظفر اثر جناب امیر المومنین علیه السلام ا لقدر غلبه نمودند
که معویه و لشکرش را بجای خیمها آنها رسانیدند و در آنجا هم جنگ بسیار کردند تا اینکه علمدار
لشکر معویه را بجهنم واصل گردانیدند و آثار فتح بهمه وجوه ظاهر و هویدا گردید پس جناب
امیر المومنین ع در آنوقت خطبه مشتمل بر حمد و ستایش و نعت جناب سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم خواندند و فرمودند که من فردا باز بر این ملاعین می تازیم انشاء الله تعالی
چون این خبر بمعویه علیه ما علیه رسید عمرو بن عاص را طلب نمود و گفت در این باب مشوره چیست
عمرو بن عاص در جواب گفت که مردمان لشکر تو مثل مردمان لشکر جناب امیر المومنین
علیه السلام در جنگ ثبات قدمی نمینمایند و تو مثل آنحضرت نیستی و آنحضرت بر حق
خود بر تو جنگ میکنند و تو بر خلاف حق جنگ میکنی و اهل عراق از ظلم تو میترسند اگر
تو بر آنها ظفر یابی و اهل شام را از طرف آنحضرت خاطر جمع است لیکن از مدت مدید
من امری برای تو ذخیره کرده ام امیدوارم که آن امروز برای تو بکار آید و آن

اینست که اهل لشکر آنحضرت را دعوت کن بطرف کتاب خدا و بگو که کتاب خدا
میان من و میان شما حکم باشد چون معویه درین حرف تامل نمود رای او را صایب
یافت عمر بن سعد از جابر روایت نموده که گفت شنیدم از تمیم که میگفت که
هرگاه ما بصبح آوردیم شب هریر را دیدیم که اهل شام پیش لشکر خود نیزها راستاده
کرده اند چون صبح روشن شد دیدیم که بر سر نیزها مصحف را بسته اند از انجمله سه نیزه را
دریک جا بسته اند مصحف مسجد اعظم دمشق را بسته بودند و ده نفر آنرا استاده
کرده بودند و جمیع آن مصحفها که بر سر نیزها بسته بودند پانصد مصحف بود ابو جعفر گوید
که طفیل بن ادهم در برابر حضرت امیر آمده و ابو شریح از جانب میمنه لشکر و ورقا
بن المعمر از جانب میسره لشکر هر یک از آنها ندا کردند که ای گروه عرب از خدا بترسید
در باب زنان و دختران و این کتاب خداست در میان ما و شما پس در آنوقت
حضرت امیر فرمودند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُمْ مَا الْكِتَابَ يُرِيدُونَ
فَاحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْحَكَمُ الْحَقُّ
الْمُبِينُ پس اصحاب حضرت امیر علیه السلام اختلاف کردند بعضی گفتند
که جنگ باید کرد و بعضی گفتند که ما جنگ نمیکنیم و مقاتله درست نیست ما را با
کسانیکه بطرف حکم کتاب خدا خوانده باشند و در آنوقت ابو القادر سلمی بر قاطر
سفید سوار شده و مصحف را بر سر خود گرفته در برابر لشکر حضرت امیر آمده ندا کرد که ای اهل
عراق کتاب خداست میان ما و شما پس عدی بن حاتم الطایی پیش حضرت امیر

علیه السلام آمده گفت که یا امیر المومنین چنانچه اهل لشکر ما کشته و زخمی شده اند اهل لشکر
معویه هم کشته و زخمی شده اند ولی استقلال گردیده اند الحال اگر جنگ میمانی مقصود
تو بوجه احسن حاصل میشود پس باید جنگید و حرف اینها را نباید شنید پس حضرت مالک
اشتر برخواست و گفت یا امیر المومنین مردمان معویه بخوبی مردمان تو نیستند
بالغرض اگر باشند برای معویه نیست مثل صبر تو فافزع الحدید واستعن
بالله المجید بعد از آن عمر ابن الحمق برخاست و گفت یا امیر المومنین ما در سختیها
و نصرت تو نکرده ایم بر باطل بلکه اجابت تو برای خدا کرده ایم و طلب نکردیم مگر حق
والحال حق بنهایت رسیده باقی هرچه رای تست پس اشعث بن قیس غضبناک برخاست
و گفت یا امیر المومنین من برای تو امروز چنانم که بودیم قبل ازین و از من کسی خیرخواه تر
برای اهل شام و عراق نیست پس قبول کن دعوت قوم را بسوی کتاب خدا که تو سزاوارتری
از اینها و تحقیق که دوست داشته اند مردمان فنا را بر قتال پس جناب امیر المومنین فرمود که
من درین باب فکر میکنم و درین اثنا مردمان مردمان از هر جانب آواز طلب مصالحه بلند
کردند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود ای گروه مردمان من سزاوارترم از شما
باجابت کتاب خدا و لیکن معویه و عمرو بن العاص و ابن ابی معیط و ابن ابی سرح
و ابن مسلمه نیستند صاحبان دین و قرآن من داناترم باحوال اینها از طفولیت تا اینوقت
میدانم که اینها بدترین مردمانند و منظور اینها از دعوت بسوی کتاب خدا این است
که باطل خود را در پرده حق ظاهر سازند و بشیوه ضرع و مکر پیش آیند باید بازوهای خود را برای یک ساعت

بن حارث و عبید که قریب است که حق مرکز دایره گیرد پس آمدند نزد حضرت قریب بیست هزار
از مردم مصلح که اثر سجود از پیشانیهای ایشان ظاهر بود و پیش از همه بودند مسعر بن
فدکی و زید بن حصین و جماعتی از قاریان قرآن که آخر الامر همه آنها خارجی شدند
پس حضرت امیر المؤمنین را بنام آنحضرت ندا کردند یا علی که امیر المؤمنین نگویند و گفتند
که یا علی اجابت اهل لشکر معویه بکن و الا میکشیم ترا چنانچه عثمان بن عفان را کشتیم
پس حضرت فرمودند که وای بر شما من اول کسانم که مردم را بسوی کتاب خدا
دعوت کردم و اجابت کردم آن را و جایز نیست مرا اینکه مرا بسوی کتاب خدا
دعوت کنند و من اجابت ننمایم و حال آنکه مقاتله نکردم با اینها مگر برای آنکه بحکم خدا
راضی شوند بتحقیق که اینها نافرمانی خدا کرده اند و عهد او را شکسته اند و بدرستیکه
شنیدم که اینها با شما مکر کرده اند و منظور اینها در حقیقت عمل بکتاب خدا نیست پس
آن جماعه گفتند بحضرت که مالک اشتر را طلب کن و در آنحال مالک اشتر قریب آن شده بود
که بر لشکر معویه بریزد پس امیر المؤمنین علیه السلام یزید بن هانی را بطلب او فرستاد و چون
یزید بن هانی تبلیغ رسالت کرد مالک اشتر را و گفت که برو و بحضرت امیر المؤمنین ع
عرض کن که درین ساعت مناسب نیست که مرا از اینجا بطلبی بتحقیق که عنقریب شود فتح
و نصرت از برای تو پس برگشت یزید بن هانی بسوی آنحضرت و پیغام مالک اشتر
رسانید درین اثنا گرد و شور از لشکر معویه بلند و آثار فتح در لشکر اهل عراق و آثار هزیمت
در اهل شام بظهور رسید پس آن جماعه که نزد آنحضرت آمده بودند با آنحضرت گفتند

که تو پیغام فرستادی با مالک مگر برای جنگ پس باز فرست کسی را تا او را باز آرد والا بخدا
سوگند که ما از تو جدا می شویم و ترا تنها میگذاریم پس حضرت گفت وای بر تو ای یزید بگو
با مالک که بیاید بدرستیکه قریب است که فتنه برپا شود پس یزید برد و مالک آمده خبر رسانید
پس مالک اشتر گفت بسبب بلند کردن قرآنها مرا طلب کرده اند یزید گفت بلی
پس مالک به یزید گفت وای بر تو آیا نمی بینی بسوی فتحی که خدا بما عطا کرده است
آیا میخواهی که بگذارم این فتح را و برگردم یزید گفت آیا دوست میداری اینکه
فتحیاب شوی تو در اینجا و آنحضرت را تسلیم بدشمنان او کنی پس مالک گفت که سبحان الله
بخدا سوگند که دوست نمیدارم این را یزید گفت که آن جماعت سوگند خورده اند
و گفته اند که یا مالک اشتر را طلب و الا ما ترا بشمشیرهای خود می کشیم بطوریکه
قتل نمودیم عثمان را یا بدشمنت می سپاریم پس آمد مالک تا بایشان رسید و صدا زد
که ای اهل ذلت و سستی وقتیکه فتح رو بشما آورده و بر ایشان غالب شده اید آیا
مصالحه میکنید بدرستیکه اینها که رفع مصاحف نموده اند و شما را دعوت مینمایند
بخدا سوگند که ترک حکم خدا کرده اند پس جواب ایشان بدهید زمانی مرا فرصت دهید
بدرستیکه من دانسته ام که فتح میشود ایشان گفتند حاشا که ما ترا فرصت بدهیم و اگر
فرصت دهیم در گناه تو شریک خواهیم شد پس مالک گفت بخدا سوگند که مکر کردید
و اهل شام با شما مکر کردند و شما را بصلح خواندند و شما قبول کردید ای صاحبان
پیشانی سیاه من گمان میکردم که نماز شما از شوق خدا بود پس الحال ندیدم میلان

دلهای شما را اگر بسوی دنیا پس مالک ایشان را دشنام داد و ایشان مالک اسب کردند و تازیانه
اسب او را زدند و مالک اسبهای ایشان را تازیانه زد و پس حضرت امیر علیه السلام ایشان را
زجر کرد و ایشان باز ماندند مالک گفت یا امیرالمؤمنین صفها را بر صفها بزن یعنی
حمله کن و ما بقی قوم با آواز بلند گفتند که بتحقیق که امیرالمؤمنین علیه السلام قبول حکومت
کرد و راضی شد بحکم قرآن پس مالک گفت که اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قبول
کرد و راضی شد پس من راضیم بخیری که آنحضرت راضیست پس مردم میگفتند که آنحضرت
راضی شد و قبول کرد و آنحضرت ساکت بود و بسوی زمین میدیدند پس آنحضرت
برخاست و مردم ساکت شدند پس فرمود که ای گروه مردم بودم من دیروز
امیرالمؤمنین علیه السلام و امروز از جمله رعیت شدیم والحال من اگر اکراه بکنیم شما را
برخیزیکه شما قبول ندارید انرا پس منشت پس و سار عرب موافق خواهش خود
حرف میزدند بعضی ترجیح حرب میدادند و بعضی ترجیح صلح پس معویه عمرو بن
العاص را طلب نمود و امر نمود که رفته با اهل عراق در باب صلح گفتگو نماید
پس عمرو عاص آمده در میان دو صف ایستاد و گفت که ای اهل عراق بدرستیکه
بود میان ما و شما امری چند برای دین یا برای دنیا پس اگر برای دین بود معذوریم
ما و شما و اگر برای دنیا بود از حد تجاوز نمودیم ما و شما و ما شما را دعوت مینمائیم
بامری که اگر شما ما را بان دعوت مینمودید هر آینه اجابت میکردیم پس اگر جمع
شویم ما و شما بر صلح غنیمت دانید اینرا پس سعید بن قیس همدانی از لشکر امیر ع

در برابر عمرو عاص آمده جواب او گفت پس مردم برخواستند و با آنحضرت گفتند که قبول
کن مصالحه را و اشعث از لشکر آنحضرت احتراز میکرد در صلح و مالک اشتر مصر بود بر جنگ
و معویه نامه بخدمت جناب امیر علیه السلام متضمن استدعای صلح نوشت پس آنحضرت
در جواب او نامه نوشت متضمن اینکه تو ما را بطرف حکم کتاب دعوت مینمودی و تو نجویی
میدانی که تو از اهل قرآن نیستی و نه حکم آن را اراده داری و بتحقیق که ما اجابت کرده ایم
حکم کتاب خدا را و ترا اجابت نمیکنیم پس اشعث در آن وقت از جناب امیر علیه السلام
اجازت گرفته پیش معویه آمد و گفت که بچه اراده مصحفها را بر نیزها بلند کردی معویه در
جواب گفت بدان اراده اینکه ما بحکم کتاب خدا رجوع کنیم پس یک شخص از جانب خود
مقرر کنند و ما یک کس را از جانب خود تا میان ما و شما حکم باشند و ما و شما از هر دو عهد
بگیریم که از کتاب خدا تجاوز نکنند پس اشعث حرف او را پسند کرده بخدمت حضرت آمده
اظهار نمود پس آنحضرت قاریان لشکر خود را و معویه قاریان لشکر خود را بیرون آورده میان
هر دو صف مجتمع ساختند پس رای همه برین قرار گرفت که از طرف لشکر معویه عمرو بن
عاص حکم باشد و اشعث و دیگر قاریان لشکر حضرت امیر که من بعد از جمله خوارج شدند
گفتند از طرف ابو موسی اشعری حکم باشد چون حضرت امیر این حرف را استماع فرمود
گفت که من راضی نیستم که ابی موسی از طرف من حکم باشد بلکه باید ابن عباس که حاضر است
حکم باشد پس اینها گفتند که میان تو و ابن عباس فرقی نیست ما میخواهیم که شخصی حکم باشد
که نسبت تو و معویه مساوی باشد پس حضرت گفت که اشتر حکم باشد در آن وقت

اشعث گفت که این آتش افروخته اشتر است من راضی نیستم که او حکم باشد بلکه میخواهم که
شخصی از اهل یمن میان تو و معویه حکم باشد حضرت فرمود که من میدانم که شما بغیر از ابوموسی حکم
نمیخواهید گفتند آری حضرت فرمودند که هرگاه حکم شما گفته ما را قبول نمیکنید پس شما مختارید هر که را خواهید
حکم کنید پس اشعث فرستاد شخصی برای طلب ابوموسی اشعری و او در آنوقت در دهی
از دهات شام از جنگ کناره کرده نشسته بود پس غلام ابوموسی نزد او آمده گفت
که مردم صلح کردند و ترا حکم مقرر نمودند پس ابوموسی آمده داخل لشکر حضرت امیرالمؤمنین ع
شد پس مالک اشتر در آنوقت پیش حضرت امیر آمده عرض نمود که من ایمن در انجوبی نیستم
و از او مطمئن نیستم اگر میخواهی مرا حکم گردان و یا شریک گردان بدرستیکه عمرو بن عاص
هر حیله خواهد کرد من دفع خواهم کرد انشاء الله تعالی پس حضرت امیر علیه السلام آمده
آن را بر قوم عرض کرد همگی ابا نمودند گفتند ما حکم نمیخواهیم مگر ابوموسی را پس هرگاه راضی شدند
اهل شام بحکومت عمرو بن العاص و اهل عراق بحکومت ابوموسی اشعری شروع نمودند در
نوشتن صلح نامه که عبارتش این بود هذا ما تقاضی علیه علی امیرالمؤمنین علیه السلام و معویة
بن ابی سفیان پس معویه گفت اگر اقرار میکردم که علی امیرمؤمنانست برای چه با او
مقاتله میکردیم و عمرو بن عاص گفت که ما نام او و نام پدر او را مینویسیم که او امیر اهل عراقست
و امیر ما نیست پس هرگاه نامه را واپس فرستادند تا لفظ امیرالمؤمنین علیه السلام را محو نمایند
احنف بن قیس عرض نمود که ما محو نمی نمایم لفظ امارت مؤمنین را بدرستیکه میترسم که اگر محو
نمایم بار دیگر کسی ترا امیرالمؤمنین نخواهد گفت پس حضرت فرمودند که این روز مثل روز حدیبیه است که این

و در آن روز حدیبیه است که من در آن روز صلح نامه از طرف حضرت رسول خدا صلعم نوشتم
و در آن درج نمودم که هذا ما تصالح علیه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و سهیل بن عمرو پس سهیل گفت
که اگر ما بدانستیم که تو رسول خدائی با تو مقاتله نمیکردیم و مخالفت تو نمی نمودیم و منع نمی نمودیم ترا
از طواف خانه خدا و لیکن بنویس که این صلح نامه ایست از محمد بن عبد الله پس امر فرمود مرا
رسول خدا صلی الله علیه و سلم که محو نمایم عرض نمودم که من محو اسم رسالت از تو نخواهم نمود
حضرت فرمودند که یا علی منم محمد رسول خدا و منم محمد بن عبد الله و از من محو رسالت نخواهد شد بسبب
نوشتن محمد بن عبد الله پس بنویس یا علی و محو کن خبر را که سهیل اراده محو آن کرده است آگاه
باش که مثل این روز ترا رو خواهد داد یعنی قومی خواهند خواست که اسم امیر المؤمنین را
محو نمایند و تو با کراه آنرا قبول خواهی کرد بعد از آن نامه نوشتند که حاصل مضمون بعضی
فقرات آن اینست که حکم نمود علی بن ابیطالب علیه السلام بر اهل عراق و هر که با آن حضرت
بود از شیعیان و موالیان او حکم نمود معویه بن ابی سفیان بر اهل شام و هر که با او بود
از دوستان او بانیکه با مقتضای کتاب خدا حکم نمایم و از آن تجاوز نکنیم و هر دو حکم
اگر بیابند یا حکم را موافق کتاب خدا متابعت کنند و الا عدول نمایند با آنچه سنت پیغمبر باین
اقتضا کند و آن هر دو حکم عبد الله بن قیس که مکنی به ابو موسی اشعری است و عمرو بن العاص و اگر
یکی از این هر دو حکم بمیرد امیر لشکر هر کرا خواهد بجای او قرار دهد اگر یکی از هر دو امیر بمیرد اصحاب
او از هر که راضی باشند امیر نمایند پس هر گاه نامه نوشته شد و بر آن گواهی شهادت نمود
اشعث با چند کس متوجه هر دو سار هر دو لشکر رفته و مضمون نامه را عرض نمود اهل شام همه تسلیم

نمودند و راضی شدند بر آنچه در نامه بود اما اهل عراق پس اکثری از ایشان تسلیم نمودند چون
اشعث مضمون نامه را بر تیغ تر خوانده که در آن جنگ چهار هزار کس از ایشان همراه حضرت
بودند خواند دو کس از آن گروه که نام ایشان جعد و معدان بود انکار کردند و گفتند لا حکم الا
الله پس هر دو شمشیر کشیده بر اهل شام حمله کردند و جنگ می نمودند تا بر سر دروازه معویه
کشته شدند پس اشعث مضمون نامه بر بنی مرادین است و غیره خواند ایشان نیز انکار نمودند
تا اینکه بعضی از ایشان بر اشعث حمله کردند و قریب بود که اشعث بکشند چون اشعث از دست ایشان نجات
یافت بخدمت حضرت امیر علیه السلام آمده عرض نمود که یا امیر المومنین علیه السلام مردم
من عرض حکومت نمودم بر صفوف اهل شام و اهل عراق پس جمیع ایشان تسلیم نمودند مگر بنی راسب
قلیل دیگر که ایشان انکار نمودند پس بفرما تا ایشان را بقتل رسانند پس جناب امیر علیه السلام بجانب
اینکه ایشان سعد و چند نفر هستند التفات نفرمودند پس ناگاه بگوش آنحضرت از هر جانب آواز
لا حکم الا الله رسید و گفتند یا علی حکم خداست به حکم تو ما راضی نیستیم که مردم در دین خدا
حکم کنند بدرستیکه حکم خدا جاری شده باینکه معویه و اصحاب او را بقتل رسانیم یا در
حکم خود در آوریم و پیش از اینکه راضی بصلح شده بودیم محض در گمراهی بودیم و خطا کردیم
و اکنون ظاهر شد بر ما خطای ما پس برگشتیم از آن و توبه نمودیم پس تو نیز رجوع نما و تو
کن یا علی مثل ما و الا بیزاری میجوییم از تو حضرت فرمودند که وای بر شما آیا بعد رضا
و عهد و میثاق رجوع نماییم آیا نگفته است حق سبحانه و تعالی وَاَوْفُوا بِعَهْدِ
اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیْدِهَا

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً پس حضرت امیر علیه السلام ابا
نمودند از اینکه رجوع نماید از تحکیم و خوارج ظلم بر تضلیل تحکیم نمودند و طعن کردند و بیزار شدند از آنحضرت
و آنحضرت بیزار شدند از ایشان این بود مجملی از احوال خوارج و کیفیت خروج ایشان لعنهم الله اما آنچه که از حکمین
ملعونین دران معرکه بظهور پیوست پس مجملی از ان اینست که مرضی ابی موسی اشعری این بود که جناب
امیر المؤمنین علیه السلام و معویه را از خلافت خلع نماید و عبد الله بن عمر را خلیفه گرداند پس
هرگاه در موضع دومة الجندل با عمرو بن العاص ملاقات کرد عمرو بن عاص را بر مرکوز خاطر خود
ترغیب مینمود و ان ملعون را از راه چاپلوسی و مکر با ابو موسی مدارا و تواضع و فروتنی مینمود و گفت
که تو بشرف صحبت جناب سید المرسلین صلعم فائز گشته و از من در سن بزرگتری و از رعایت آداب
ابی موسی او را در صدر مجلس می نشانید و پیش از تکلم او حرفی نمیگفت و تا که او شروع بخوردن
طعام نمیکرد خود بطرف طعام دست را دراز نمی کرد و به بزرگترین نامها او را یاد میکرد و میگفت
یا صاحب رسول الله و ازین قبیل حرفها میگفت تا اینکه ابی موسی اشعری از ساده لوحی خود را از
طرف او بهمه وجوه مطمئن خاطر گردید پس روزی عمرو بن عاص با ابو موسی گفت که خبر ده ما را
که رای تو درباب خلافت علی و معویه چیست ابو موسی گفت که رای من اینست که این هر دو مرد را
از خلافت خلع نمایم و امر خلافت را میان مسلمین شوری گردانم تا مسلمانان هرکرا خواسته باشند
برای خود اختیار نمایند پس عمرو ابن عاص گفت که ای ابو موسی والله رای رای تست
پس هر دو آمدند در جائیکه مردم در انجا مجتمع بودند پس ابو موسی اول ستایش حق تعالی کرده گفت
بدرستیکه رای من و رای عمرو ابن عاص بریک چیز اتفاق نموده امیدوارم که آنچه دران خوبی

این امت باشد بظهور آید پس عمرو بن عاص گفت که ابوموسی راست میگوید بعد از ان عمرو
بن عاص گفت که ای ابوموسی آنچه که رای من و رای تو بر ان قرار گرفته در حضور مردمان
ظاهر ساز پس ابن موسی برخاست تا اکنون خاطر را ظاهر سازد پس ابن عباس برخاست
و در گوش ابی موسی گفت که وای بر تو گمان من این است که عمرو بن عاص با تو مکر
کرده و اگر در واقع با تو اتفاق نموده پس بگو که اول او تکلم نماید و الا خوف آنست که بعد
از آنکه حرفی از زبان تو جسته باشد مخالفت تو نماید و ترا بعد از ان چاره نباشد
ابن موسی چونکه چندان از عقل بهره نداشت باوجود این تنبیه نشد بحرف ابن عباس
گوش نکرد و گفت که ای گروه مردمان بدرستیکه رای من و رای صاحب من که عمرو
بن عاص باشد بر این قرار گرفته که علی و معویه هر دو را از خلافت خلع نمائیم پس ما
خلع نمودیم مسلمانان هر کرا خواسته باشید از سر نو برای خود خلیفه گردانید این را گفته
یکسو شد پس عمرو بن عاص برخاست و حمد و ستایش حق تعالی گفت که آنچه ابوموسی
گفت بسمع شما رسید و بر شما ظاهر گشت که او از زبان خود از صاحب خود خلافت را
خلع نمود پس می آید که من هم صاحب او را از خلافت خلع کردم چنانچه او کرد اما معاویه
که صاحب منست پس برای او خلافت را ثابت میکنم بدرستیکه او ولی عثمان است و
خون او را طلب میکند و سزاوارترین مردم است برای نشستن در جای او در یوقت
ابوموسی گفت بدرستیکه تو با من غدر کردی و مکر نمودی و مثل تو مثل سگی است که اگر بر ان
بگریزی میکند و عمرو بن العاص گفت اِنَّما مَثَلُكَ كَمَثَلِ الحِمارِ يَحْمِلُ اَسْفارا

وحضرت امیر علیه السلام در انوقت داخل کوفه گردیده بود و انتظار میکشید بحکم مرد و حکمین
چون انخبر بانجناب رسید آزرده خاطر گردید پس فرمود که حمد میکنم خدا را در جمیع احوال
هرچند زمانه حادثهای عظیم بظهور آرد که عاجز سازنده دلیران باشد و گواهی میدهم
که معبودی بحق غیر از خدا دیگری نیست و گواهی میدهم که محمد فرستاده اوست اما
بعد بدرستیکه من شما را درباب مطلق حکم ساختن و خصوصا درباب حکم ساختن ابن
موسی و عمرو بن عاص انچه که اصلح بود گفتم و شما نافرمانی من کردید و هر که نافرمانی کند
نصیحت ناصح شفیق را انجر ندامت و پشیمانی او را ثمره حاصل نباشد تمام شد محصل کلام
انحضرت باقی انچه که متعلق باب حبط اعمال خواهد بود ان شاء الله تعالی در جمیع آینده بشرح
بیان خواهد آمد والله ولی التوفیق یوم جمعه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد
و یک هجری نبوی صلی الله علیه و آله بقیه احوال حبط اعمال اما تمسک معتزله و خوارج لعنهم الله درباب
حبط اعمال حر پس قول حق سبحانه و تعالی است وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ
حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
یعنی انکس که معصیت خدا و رسول خدا میکند و حدود شرعیه آن را تجاوز میکند او سبحانه و تعالی
او را در جهنم ابد الاباد داخل میکند و برای او عذابیست خوار کننده زیراکه بحسب ظاهر دلالت
میکند بر اینکه معصیت موجب دخول جهنم است بدون حبط اعمال خیر متصور نمیشود پس
که این آیه بحسب ظاهر چنانچه منافات دارد با انچه که بان امامیه قائل شده اند
از عدم جواز حبط اعمال همچنین منافات دارد بمذهب معتزله زیراکه آیه که بر ظاهر خود باقی باشد

باید بارتکاب گناه صغیره و با وجود توبه از گناهان کبیره انسان داخل جهنم شود
و در آن ابد الاباد بماند و حال اینکه هیچیک از اهل اسلام بان قائل نشده اند چنانچه
قبل ازین برین اشعار رفت پس مراد از آیه بنابر آنچه که مولانا طبرسی در مجمع البیان
گفته این باشد وقتیکه آدم معصیت حق تعالی کند و جمیع حدود شرعیه را تجاوز کند
چونکه درینصورت از جمله کفار خواهد بود و ابد الاباد در جهنم خواهد ماند و همچنین استدلال
نموده اند بر مذهب خود بقول حق سبحانه تعالی وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی هر که مؤمنی را متعمدا قتل نماید پس جزای او این است
که در جهنم همیشه باشد و حق تعالی بر او غضب میکند و او را از رحمت خود دور میکند
و برای او مهیا کرده است برای او عذابی بزرگ زیرا که دلالت میکند بر اینکه قتل
مؤمن متعمدا موجب دخول نار میشود پس باید جمیع اعمال خیر قاتل حبط شود و جواب
ازین استدلال اینست که مراد ازین قتل مؤمن قتلی است که بسبب ایمان مؤمن واقع شود
چنانچه عیاشی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند مَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا عَلَى دِينِهِ فَذَلِكَ مُتَعَمِّدًا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
كِتَابِهِ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا پس شخصی عرض نمود که اگر بسبب
دنیوی مؤمن را بقتل رساند چون است حضرت فرمودند که داخل متعمد که این آیه متضمن آنست
نیست و هم میتوان گفت که احتمال دارد که اگر خلود را مخصوص وقتی باشد

که قاتل غیر مومن باشد چنانچه شان نزول آیه بران دلالت دارد زیرا که در مجمع البیان

مسطور است که این آیه وقتی نازل شده که مقیس بن صبابه کشته کی هشام برادر خود را

میان بنی النجار کشته یافت پس این ماجرای را بخدمت جناب سید المرسلین صلی الله

عرض نمود حضرت قیس بن هلال فهری را همراه او کرده پیش بنی النجار فرستاده فرمود

که از ایشان بگو که اگر قاتل هشام شما را معلوم باشد باید او را به برادر هشام تسلیم نمایید

و اگر قاتل معلوم نباشد دیه او را به برادر او بدهید بنی النجار حسب فرموده جناب پیغمبر خدا

دیه را برادر مقتول دادند چون آن ملعون با قیس بن هلال که جناب سید المرسلین علیه

صلوات الله وسلامه او را همراه او کرده فرستاده بودند برگشت و در اثنای

راه شیطان او را وسوسه کرده وگفت که این چه کار کردی که عوض خون برادر خود

دیه گرفتی و بران اکتفا نمودی باید آنکس که همراه تست بقتل رسانی تا عوض خون

برادر تو باشد و دیه علاوه بر آن برای تو باشد پس آن ملعون سنگی گرفته بر فهری زد

که او بآن کشته شد و خود آن بیچاره شترها سوار شده بمکه گریخت و مرتد شد و بکفر اصلی

خود مراجعت نمود چون این خبر به پیغمبر خدا رسید فرمودند که او در امن نیست خواه در حرم باشد

خواه در حل پس در روز فتح مکه بفرموده جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم آن بیدین را

بقتل رسانیدند بنا بر این که هرگاه قتل مومن از جهت ایمان او هرگاه بنا بر آیه موجب دوام

خلود باشد پس قتل یکی از جناب ائمه معصومین علیهم السلام که موالات و دوستی ایشان جزو

ایمانست بطریق اول موجب دخول جهنم خواهد بود و در عقاب الاعمال ابن بابویه که در آن مسطور است

از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمود مُدمِنُ الخمرِ کعابدِ
الوثنِ والناصبِ شرٌّ منهُ یعنی کسی که شراب همیشه خورد حال و مثل
حال بت پرست است و کسی که عداوت با اهل بیت داشته باشد از و بدتر است
راوی که ابو بصیر باشد عرض نمود که یا حضرت کدام کس خواهد بود که او بدتر از بت پرست
باشد حضرت فرمودند ناصبی بدتر است از شارب الخمر که مثل بت پرست است زیرا که شارب
الخمر بعد عذاب او را توقع نجات هست بخلاف آنکه او ناصبی باشد زیرا که اگر تمام اهل آسمانها و زمین
ناصبی را شفاعت کند حق تعالی شفاعت ایشان را در باب او قبول نمیکند و همدران کتاب
از جناب صادق علیه السلام از آبای کرام شان علیهم السلام منقول است که جناب
سید المرسلین صلعم فرمودند که بدرستیکه بهشت مشتاق است بطرف دوستان علی و حال
آنکه دوستان آنحضرت هنوز در آنجا داخل نشده اند و جهنم مشتاق است بطرف دشمنان
آنحضرت و بر آنها غصه میخورد و فریاد میکند قبل از آنکه در آن داخل شوند و هم از آنحضرت
منقول است که فرمودند ناصبی منحصر در آن کس نیست که عداوت با اهلبیت داشته باشد
زیرا که از فرقه اهل اسلام کسی را نخواهی یافت که بگوید من دشمن میدارم محمد و آل محمد را
بلکه ناصبی شامل آنکس هم هست که با شیعیان از جهت ایمان ایشان عداوت داشته باشد
و همدران کتاب از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اگر هر یک از ملک
که حق تعالی آنها را خلق کرده و هر یک از انبیا که آنها را مبعوث نموده و هر یک
از دوستان او و هر که در راه او شهید شده باشد از جناب حق تعالی عرض نماید

که ناصب اهلبیت را از جهنم خارج کند حق تعالی هرگز و اگر از جهنم بیرون نمی آرد و ازین قبیل
احادیث بسیار اند که دلالت میکنند بر اینکه مجرد عداوت اهلبیت بلکه عداوت دوستان
ایشان موجب خلود جهنم میشود چه جای اینکه ایشان را شهید کرده باشد بلکه از اجماعیات
که غیر از امامیه جمیع مخالفین در جهنم خواهند بود و فرقی نیست میان انها و میان کفار
در باب خلود نار پس مخالفین که میگویند که جمیع اهل قبله را نجات از جهنم خواهد شد و داخل
بهشت خواهند گردید وجهی نداشته باشد و از آنجا واضح میشود که قطع نظر از استیعاب
براهین حقیقت مذهب امامیه مقتضای عقل اینست که آدم مذهب امامیه را اختیار نماید
چه قول اکثر مذهب ایشان حق است مخالفان ایشان باید ابد الآباد در جهنم باشند و اگر
قول مخالفین حقست باید امامیه را بعد عذاب نجات حاصل شود و داخل بهشت شوند پس
عاقل کسیست که مذهبی اختیار نماید که باجماع مخالف و موافق صاحب آن مذهب از
اهل بهشت باشد نه آن مذهب که صاحب آن مذهب بنا بر مذهب دیگر از اهل جهنم باشد
و حکم او حکم کفار باشد در باب خلود نار و الله ولی التوفیق پوشیده نماند که قتل مومن هرگاه
از جهت ایمان او نباشد پس هرچند موجب خلود نار بنا بر مذهب حق نمیشود و آخر بسبب
ایمان داخل بهشت خواهند گردید و ثواب ایمان و دیگر اعمال خیر او حبط نمیشود و لیکن نفس این
باید دانست که بدترین گناهانست و از گناه کبیره است جناب حق سبحانه تعالی میفرماید
مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْ اِسْرَآئِيْلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا
بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّهُ قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا

یعنی بسبب اینکه قابیل هابیل را کشت نوشتیم بر بنی اسرائیل اینکه کسی قتل نفسی کند بی اینکه
آن نفس نفسی را کشته باشد یا فسادی در زمین که عبارت از شرک بخدا باشد و قطع طریق پس
چنانست که جمیع ناس را قتل نموده صاحب تفسیر صافی از قمی روایت نموده که آیه هرچند
خاصست در بنی اسرائیل لکن حکم آن عام است و شامل جمیع ناس است در
کتاب فقیه و غیره از جناب صادق علیه السلام منقول است که در جهنم وادی
هست که اگر کسی جمیع مردمان را قتل کند داخل آن وادی میشود و اگر یک کس را قتل
کند هم در آن وادی داخل میشود و در حدیث دیگر وارد شده که اگر زیاد از یک مؤمن
قتل نماید عذاب او در آن وادی بتعداد آن مضاعف میشود مولانا طبرسی در مجمع البیان
در تفسیر آیه مسطوره گفته که طبری و غیره گفته اند که هر که مؤمنی را قتل نماید پس گویا جمیع ناس را
قتل نموده چون که در نظر دیگران قتل را سهل کرده و بنا این طریقه نامرضیه را گذاشته
و گفته اند که همچنین مراد از قول حق تعالی وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ
جَمِيعًا این است که هر که قتل نفس را گناه عظیم شمرد و در نظر مردمان عظمت گناه
را ظاهر سازد پس گویا تمام ناس را زنده کرده است زیرا که در این صورت هیچکس را
جسارت قتل دیگری نمیتواند شد و گفته که موید قول ثانیست قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سَنَّ سُنَّةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ
مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی هر که سنت بدی را جاری سازد

پس حق تعالی ثواب آنرا با و عطا میکند و ثواب هر که بران سنت عمل کند تا روز قیامت
و هر که بدعتی در دین احداث کند پس گناه آن برای او مینویسند و گناه جمیع آنها که
بآن عمل نموده اند تا روز قیامت از جناب صادق علیه السلام منقولست که قاتل مؤمن
متعمداً توفیق توبه نمی یابد از مجمع البیان ظاهر میشود که بعضی از اصحاب مضمون این
حدیث قایل شده اند و در بعضی کتب بنظر رسیده که قتل نفس متضمن سه حقوق است
حق الله و حق النفس و حق ولیای مقتول پس بنا برین بر قاتل بسیار دشوار میشود
کما لا یخفی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الذنوب التی تغیر النعم البغی یعنی سرکشی از امام عادل موجب زوال نعمت
دنیوی و اخروی میشود والذنوب التی تورث الندم القتل یعنی
قتل مؤمن باعث ندامت دارین است والتی تنزل النقم الظلم یعنی ظلم ظالم را مورد
عقاب الهی میگرداند والتی تهتک الستر شرب الخمر والتی تحبس الرزق
الزنا والتی تعجل الفنا قطیع الرحم والتی ترد الدعاء بظلم الهواء
عقوق الوالدین در کتاب عقاب الاعمال از جناب صادق علیه السلام است
منقول است که فرمودند در روز قیامت شدیدترین از روی عذاب هفت کس خواهند شد
اول قابیل است که برادر خود را بناحق قتل نمود دویم نمرود است و دو شخصی از بنی اسرائیل
و فرعون است که گفت انا ربکم الاعلی و دو کس ازین امت اند
که یکی از آنها از دیگری بدتر است و هم دران کتاب از جناب موسی کاظم علیه السلام

منقول است که فرمودند ابی اسحاق بدرستیکه بیان آتش جهنم وادی هست
که آن را سقر می نامند از وحشتی که حق تعالی ازان آفریده نفس نکشیده واگر اورا اجازت
حاصل شود بقدر سر سوزن نفس کشد تمام آنچه که برروی زمین است میسوزد وبدرستیکه
اهل جهنم پناه می طلبند بخدای تعالی از گرمی آن وادی و تعفن و بدبوی آن و بدرستیکه دران
وادی کوهیست که اهل آن وادی از گرمی آن کوه و تعفن آن پناه می برند و دران کوه دره هست
و دران دره چاهیست که اهل آن دره از چاه گرمی آن پناه میطلبند و دران چاه ماری هست
که اهل آن چاه از خباثت آن مار پناه می طلبند و از آنچه که حق تعالی در نیاب و دندانهای
آن از زهر آماده کرده و بدرستیکه در شکم آن مار هفت صندوق است که دران صندوقها
پنج کس از امم سابقه خواهند بود و دو کس ازین امت پنج کس از امم سابقه پس قابیل است
قاتل هابیل است قاتل هابیل و نمرود و فرعون و یهودا که یهود را یهودی آموخت و بولس
که موجب نصرانیه نصاری گردید واما ازین امت پس هر دو اعرابی اند در کتاب الصحاح
از طاوس یمانی مرویست که گفتم بحضرت امام محمد باقر علیه السلام که کدام روز بود که ثلث مردم
مرد حضرت فرمودند که ثلث مردم کاهی نمرده فراموش کردی بلکه میخواهی که ربع مردم را
پرسی و آن روز روزی بود که قابیل هابیل را کشت زیرا که هابیل ربع مردم بود و باقی
سه ربع قابیل و آدم و حوا بود طاوس یمانی گفت که راست گفتی مخفی نماند که مشهور میان
مردمان این است که قابیل هابیل را که کشت بجهت آن بود که میخواست خواهر خود را
در نکاح خود در آورد و بهابیل ندهد و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که چنین

نموده چنانچه که از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که مخالفین
را زعم آنست که قابیل غیرت کرد بر خواهر خود پس شرم نمی آید ترا که برادر نبی خدا
بود چنین روایت کنی و تجویز نمایی که خواهر هابیل را بهابیل دهد بلکه سبب قتل آنست
که حضرت آدم میخواست که هابیل را خلیفه و جانشین خود گرداند پس قابیل چونکه
بزرگترین از هابیل بود بر آن حسد برد پس حضرت آدم هر دو را امر نمود که تا قربانی کنند
قربانی هر که قبول شود او را حق بخلافت باشد پس چون قربانی هابیل قبول گردید
قابیل را حسد آمد و او را کشت در مجمع البیان از ابن عباس منقول است که هرگاه هابیل
کشته شد مزه چیزها متغیر شد و میوه ها از شیرینی بترشی مبدل شدند و آبها تلخ شدند
پس آدم در دل خود گفت که البته حادثه بر روی زمین حادث شده پس بهند تشریف آورد
و دید که قابیل هابیل را کشته پس حضرت آدم قابیل را از پیش خود راند و در حق او دعای
بد کرد پس قابیل بطرف یمن رفت آنجا شیطان او را وسوسه کرد و گفت که آتش که قبول
قربانی هابیل نمود سببش این بود که آن را میپرستید پس باید تو هم آتشکده بنا کنی و آتش پرستی
اختیار کنی پس وی آتشکده بنا کرد و اول کسیست که آن را ساخت و آتش پرستی نمود
پس در اولاد او آتش پرستی و دیگر معصیتها شایع گشت و آلات لهو از مزامیر و طبول و امثال
آن بهم رسید پس حق تعالی همه آنها را در طوفان نوح غرق گردانید و نسل حضرت
شیث باقی ماند اما مرجئه که ~~قائل~~ که قائل شده اند باینکه با وجود ایمان معصیت ضرر ندارد
و با وجود کفر اعمال خیر حبط نمیشود پس قول آنها هم از محل اعتبار ساقط باشد زیرا که نصوص

قطعیه دلالت میکند بر اینکه زیراکه انسان هرچند ایمان داشته باشد بر ارتکاب معاصی با عدم توبه معاقب میشود و کافی است در باب رد قول ایشان قول حق سبحانه و تعالی وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ زیراکه عام است و شامل مومن و کافر هر دو هست و روایات و احادیث بسیارند که بر این مطلب دلالت دارند مخفی نماند که در تمام بعضی از احادیث اند که بحسب ظاهر دلالت میکند بر آنچه که مرجیه بان قائل شده اند از آنجمله حدیثی است که در کافی از جناب صادق علیه السلام منقول است که با وجود ایمان عملی ضرری نمیرساند چنانچه که با وجود کفر عملی نفع نمی بخشد و هم در آن کتاب از یوسف بن ثابت منقول است سمعت اباعبدالله علیه السلام يقول لا يضر مع الايمان عمل ولا ينفع مع الكفر عمل الا ترى انه قال وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله وبرسوله لهذا مولانا صالح در تاویل امثال این احادیث گفته که مراد اینست که با وجود ایمان عملی ضرر نمیرساند که موجب خلود نار باشد چنانچه با وجود کفر عملی فائده نمی بخشد بحیثیتی که موجب دخول بهشت شود هرچند در دنیا بران فائده مترتب شود و یا مراد اینست که با وجود ایمان هر عمل خیر که انسان کند هرچند صغیر باشد در درگاه حق تعالی مقبول است و سبب ردّ آن منضر نمیشود چنانچه که کافر هر عمل خیر که کند هرچند آن عمل بزرگ باشد در درگاه الهی عمل او مقبول نیست و موید این تاویل است حدیثیکه در کافی از محمد بن مارد مرویست که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که حدیثی بما رسیده که شما فرموده اند که اذا عرفت

عرض نمودم که هرچند ناکند و شراب خورد حضرت فرمودند که انا لله و انا الیه راجعون

والله که انصاف نیست ما را بر عمل مؤاخذه نماید بر ایشان و عفو کند اما قلت اذا

عرفت ما عمل ما شئت من قلیل الخیر و کثیره فانه یقبل منک

و هم در کتاب کافی از جناب صادق ع منقول است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام

اکثر اوقات در خطبها میفرمودند که دین خود را نگاه دارید و پاس آن کنید بدرستیکه گناه

با وجود ایمان بهتر است از حسنه که بدون ایمان باشد زیرا که حسنه غیر مؤمن بدرگاه

الهی مقبول نیست و مؤمن گناهکار قابلیت آمرزش دارد اما قول مرجئه اینکه با وجود کفر

اعمال خیر فائده نمی بخشد و حبط میشود پس اگر مراد از ان نیست که بسبب کفر اعمال

خیر فائده نمی بخشد و حبط میشود پس اگر مراد از ان اینست که بسبب کفر اعمال خیر او در

آخرت فائده نمی بخشد پس حق است زیرا که ضروری دین است که کافر مخلد در

آتش خواهد بود و اگر مراد ایشان این باشد که مطلق فائده نمی بخشد نه در دار

دنیا نه در دار آخرت فلیس الامر کذالک زیرا که بسیاری از احادیث دلالت میکند

بر اینکه فائده دنیوی اینها را میشود از انجمله در کتاب کافی از جناب صادق علیه السلام

منقول است که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی میفرماید

که قسم بعزت و جلال خود میخورم که هرگاه میخواهم که بر بنده خود رحم کنم او را از دنیا بیرون

نمی برم مگر اینکه هر خطیه که کرده عوض آن او را در دار دنیا معاقب میسازم باینکه یا بدن

او را بیمار میسازم یا رزق او را تنگ میسازم پس اگر بعد ازین چیزی از خطیه او باقی ماند

در حال موت سکرات را بر او دشوار میسازم تا کفارهٔ او شود و قسم بعزت و جلال خود میخوردم که هرگاه من میخواهم که بندهٔ را معذب سازم در دار آخرت پس از روا ازین جهان پر روح نمیبرم مگر آنکه عوض حسنات او را در همین دار دنیا باو میدهم بانکه رزق او را واسع می گردانم و یا جسم او را صحیح و تندرست میدارم و دردنیا او را امنیت عطا میکنم و اگر با وجود این چیزی از حسنه او باقی میماند جان کندن را بر او آسان میکنم از امام محمد باقر منقول است که پیغمبری از بنی اسرائیل بر سر نعشی گذشت و دید که بر نصف بدن او دیواری افتاده و نصف بدن او که خارجست سباع و وحوش و طیر آن را پاره کرده اند چون از انجا گذشت و بشهری رسید و دید که رئیس آن شهر مرده و از دیباج و حریر پوشانیده اند و بر تخت خوابانیده اند و گرد او مجمرها گذاشته اند پس آن نبی گفت خداوندا میدانم که تو عادلی پس موجب این چیست که بندهٔ اول که کاهی شرک نیاورده باین خواری قبض روح او کردهٔ بنده دویم را که کاهی بتو ایمان نیاورده باین زینت میرانیده پس حق تعالی در جواب فرموده که ای بندهٔ من من چنانم که تو گفتی لیکن بندهٔ اول را که دیدی یک گناهی از او بوجود آمده بود از بجهه او را باین خواری میرانیدم تا کفاره گناه او شود و او پاکیزه مرا ملاقات کند و بندهٔ دوم را که دیدی یک حسنه از و بوجود آمده بود پس عوض آن حسنه او را باین خوبی میرانیدم تا عوض حسنه او باشد و قبل ازین مضمون این حدیث بیان آمده لیکن چونکه مقام مناسب آن بود بتکرار مذکور شد و ازینجا ظاهر میشود که اصحاب ما که

که عبادات و خیرات کفار چون مقارن نیت قربت واقع نمیشود از محل اعتبار ساقط
و وجود و عدم آن مساویست مراد اینست که باعتبار عدم ترتب ثواب وجود و
عدم آن مساویست نه مطلق عوض چه ثواب عبارت از عوضیست که مقارن تعظیم باشد
چنانچه که محقق طوسی در تجرید بان تصریح نموده و عوض اعم است از ان
پس هرگاه دخول بهشت بدون تعظیم متصور نیست از جهت کفار بسبب اعمال خیر
مستحق دخول بهشت نمیشوند اما عوض دنیوی که خالی از تعظیم باشد بر افعال خیر
ایشان مترتب میشود و عدم امکان نیت قربت مطلقا باشد بحیثیتیکه مطلق عوض را
کفار بر اعمال خیر مستحق نشوند منظور رفته است والله یعلم و هرگاه که این دانسته شد
پس باید دانست که مذهب جبائی که قائل شده باینکه معصیت متاخره موجب حبط
اعمال خیر سابقه میشود هرگاه معاصی زیادتی داشته باشد بی اینکه از معاصی
چیزی کم شود و همچنین مذهب ابوهاشم که قائل شده بموازنه مردود و باطل و منافی مضمون
قول حق تعالی فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه وقوله تعالی وَاِنَّ الله
لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبید است و ازینجا واضح گشت که هرجا در آیات و احادیث
که حکم بحبط اعمال شده مراد از ان معنی ثانی حبط است و مقصود از ان اینست
که هرگاه بسبب فقدان شرایط آن اعمال خیر از اول عمل قابلیت ثواب نداشته باشد
گو قابلیت عوض داشته باشد مایه الحبط کاشف حبط شده باعث حبط و نظیر این
بعضی از علما در معنی بدا گفته اند و آن احادیث که متضمن حبط اعمال اند بسیار اند و از انجمله